



# سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی - تحلیلی سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

شماره ۱۷

سر دبیر: ر. پیکارجو

شماره ۱۷

جوزا ۱۳۹۴، جون ۲۰۱۵

## سفن سردییر:

### مصاحبه سوسیالیسم کارگری با فهم آزاد

صفحه ۴

### راه بهتر کاریابی مبارزه

### علیه بیکاری است

صفحه ۱۰

### روشنفکران و مدعیان

### روشنفکری در افغانستان

صفحه ۱۱

### داعش، طالبان و اسلام در

### افغانستان

صفحه ۲۱

### متن سخنرانی بهزاد

### بارخدایی به مناسبت اول

ماه مه ۲۰۱۵

صفحه ۲۶

بعنوان مسؤل معرفی گردیده و "دولت وحدت ملی" و مقام های امنیتی مربوط به آنها با "شناسایی" عاملین جنایت، وظیفه شان را انجام شده می انگارند.

وقایع نشان میدهند که تلاش های "دولت وحدت ملی" که اشرف غنی از آن نماینده گی میکند، نه در جهت ارجحیت قایل شدن به جان

ادامه در صفحه ۲

بعد از یک آرامش نسبی بدنبال توافقات غنی و عبدالله بر سر سهم شان از قدرت در دولت وحدت ملی، افغانستان باز هم آماج موجی از خشونت، آدم ربایی و جنایت قرار گرفته و آرامش مردم را بهم زده است. وجه مشترک تمام این جنایات، اجرایی شدن آن توسط افرادی مربوط به لایه های گوناگون تشکلات اسلامی است که متناسب به نیازهای سیاسی همان مقطع زمانی، دست از آنها



## آزادی، برابری، حکومت کارگری

یا منشاء خرده بورژوازی دارند. خرده بورژوازی به مثابه یک طبقه نمی‌تواند سیاست پیوسته و مستقلی را دنبال کند. آنها همواره میان خواست "امنیت" که ادامه قدرت آنها را تأمین می‌کند و "طغیان" که عصیبت بخش به حاشیه کشیده شده آن را منعکس می‌کند، در نوسان اند. تقابل آنها با ارزش های سرمایه‌داری، هیچگاه ناشی از ضدیت آنها با ساختار اقتصادی سرمایه‌داری و چارچوب اجتماعی تولید ناشی از آن نیست. قرآن سلب مالکیت از دیگران را محکوم کرده است و به ثروتمندان و آنانی که بر اساس "سنت" حکمرانی می‌کنند، توصیه نموده است با فقرا مهربان باشند. و با این استدلال برای خود مشروعیت کسب می‌کنند، که با اسلامی شدن جامعه و تطبیق شریعت ببعدهالتی‌ها ناپدید خواهند شد. توده‌های به فقر کشیده شده که در عمل مشاهده می‌کنند در ساختار حکومت و نظام موجود که غرب از آن حمایت می‌کند، از حد اقل امکانات زندگی محروم اند، و از نظر روانی به این دلیل که اعتقاد دارند اسلام تغییرات اجتماعی عمده‌ای ایجاد نموده و عملاً با در دست داشتن اسلحه و تجربه قدرت، پیشرفت فردی شان را مشاهده می‌کنند، به حمایت از آنها کشیده می‌شوند.

بنابر این نماینده‌گان بخش لیبرال جنبش های مذهبی، مخصوصاً در زمانی که قدرت سیاسی را در انحصار دارند و هم هژمونی فرهنگی شان در جامعه حاکم می‌باشد، نمی‌توانند متحد قابل

ادامه در صفحه ۳

سیاسی بی‌نمی‌تواند بدون پایه مادی و ارتباط با منافع طبقاتی معینی شکل گیرد، عقاید اسلامی و گروه‌های اسلامیست معتقد به آن هم استثنا نیستند. تفاوت میان جریان های مختلف اسلامی هم ناشی از موقعیت آنها در لایه مشخصی است که متناسب به فاصله شان از قدرت سیاسی و امتیازات مادی، آنها را به جناح های افراطی، میانه رو و "لیبرال" تقسیم نموده و نقاط افتراق و ویژگی های آنان را شکل می‌دهد.

"اعتدال"گرایی بخشی از گروه ها و احزاب اسلامی در مقاطع معینی، تصورات نادرستی از ماهیت آنها ایجاد مینماید که منتج به برداشت های غیر واقع بینانه و متناسب با آن موضعگیری های نادرستی در قبال آنها، می‌گردد. تاریخ جریانات اسلامی نشان می‌دهد که حتی آن بخش از جنبش های اسلامی که توانسته اند با توسل به پوپولیسم حمایت توده ای مردم بی‌بضاعت را کسب کرده و به گونه جنبش های خود بخودی طبقات پایین اجتماع را رهبری کنند، به مجرد یافتن فرصت و خزیدن به قدرت، چهره های واقعی شان را به نمایش گذاشته و به حمله به هر نوع آزادی که خرافات اسلام را تحت سوال ببرد پرداخته و به کنار زدن رقبای طبقاتی شان با توجیحات مرتد بودن، سکولار بودن، کمونیست بودن و برابری طلبان که کردار شان اسلامی نیست، به قتل روشنفکران، زنانی که عصمت اسلامی را می‌شکنند، و آزادیخواهان پرداخته اند.

اکثریت نظریه پردازان و حامیان وابسته به جنبش های اسلامی علی‌الرغم ظاهر سنتی شان خواستگاه

انسانهای که قربانیان تصادفی جنایات کور اسلامیست ها است می‌باشند، بلکه در جهت پیش بردن و پیاده کردن پروژه های سیاسی ای است که بودن آنها را در قدرت تضمین می‌نماید.

علی‌الرغم جنایات هولناکی که طالبان با افتخار مس‌ؤلیت آنها را می‌پذیرند، هنوز آنها به عنوان گروه جنایت پیشه و محصول برنامه های دستگاه های استخباراتی که در خدمت نظام معینی هستند، از جانب دولت "وحدت ملی" به رسمیت شناخته نمی‌شوند. همزمان تلاش می‌گردد که بینش و ایدئولوژی ای که همه این همه وحشت، ببعدهالتی و جنایت علیه انسانیت را به دست اسلامیست ها، مخصوصاً طالبان توجیه می‌کند، همچنان پوشیده در هاله از توهم و قدسیت، از انتقادات و افشای ماهیت غیر انسانی اش بدور نگهداشته شود.

تا آنجایی که به دولت وحدت ملی و اعضای تیم آن بر می‌گردد، استفاده از شیوه فوق الذکر قابل فهم است. چون ماهیت دولت و اعضای آن، متفاوت از ماهیت (برادران ناراضی / مخالفان مسلح) شان نیست. و امکان بهبود شرایط زنده گی مردم و تأمین حد اقل امکانات یک زنده گی متعارف، بهمان اندازه که به نابودی گروه های مسلح اسلامیست مربوط می‌گردد، به پایین کشیدن نماینده گان سیاسی آنها در هیأت دولت اسلامی نیز مرتبط است.

با توجه به این که هیچ تفکر، عقیده و جنبش

# زنده باد سوسیالیسم!

به مناسبت صدمین سالگرد اعدام جوهیل

## دختر شورشی

### شعر و آهنگ از جوهیل

همانطور که همگان میدانند در این دنیا و هر جا،  
زنانی با اوصاف بسیار وجود دارند،  
بعضی ها در عمارات زیبا زندگی میکنند،  
و زیباترین لباس ها را می پوشند.  
ملکه ها و شاهدختهای اشراف زاده ای وجود  
دارند،

که الماس و مروارید آنها را جذاب میکند،  
اما تنها بانوی اصیل،  
دختر شورشی است.

او دختر شورشی است، دختر شورشی.  
برای طبقه کارگر او مرواریدی است گرانها،  
او برای پسر شورشی رزمنده  
شجاعت، افتخار و شادی می آورد  
البته ما چنین دخترانی داشته ایم  
اما در اتحادیه "کارگران صنعتی جهان"  
بیشتر و بیشترشان را میخواهیم  
افتخار آمیز است جنگیدن برای آزادی  
همگام با یک دختر شورشی  
گرچه کار احتمالاً دستانش را زبر کرده  
و لباسش خیلی زیبا نباشد؛  
اما در سینه اش قلبی می تپد  
که برای طبقه و هموعانش راستین است.  
و سیاستمداران فاسد از ترس می لرزند وقتی  
کینه و مبارزه طلبیش به جوشش درمیآید،

ادامه در صفحه ۲۰

ابزار ایدئولوژیک سرکوب کمونیسم و  
ناسیونالیسم در جهان اسلام بوده است."

مسأله دیگری که به ارتباط با کارنامه دولت  
اسلامی غنی و عبدالله در رسانه ها انعکاس  
گسترده ای داشته است، موضوع امضاء "مخفی  
تفاهم نامه استخباراتی" میان اداره امنیت ملی  
افغانستان و آی.اس.آی پاکستان می باشد. یکی  
از نکات مندرج در تفاهم نامه نامبرده تبادل  
اطلاعات در باره وحشت افگنان و جدایی  
طلبان می باشد. امضای قرار داد های ازین قبیل  
توسط نماینده گان دولت اشرف غنی چیزی  
تازه نیست. قبلاً هم معاهدات امنیتی زیادی بین  
دولت اسلامی افغانستان و کشور های متعدد  
دیگر به امضاء رسیده است که شاید مهمترین  
آن امضای معاهده امنیتی در آغاز به قدرت  
رسیدن اشرف غنی با آمریکا باشد.

در این شکی نیست که پاکستان در رابطه با  
حمایت از طالبان و همزمان همکاری صلح در  
افغانستان همواره نقش دوگانه بازی کرده و  
صراحتاً اعلام نموده که منافع پاکستان ایجاب  
مینموده است که طالبان را پرورش دهند، ولی  
نباید فراموش کرد که آمریکا نقش درجه اول  
در کاشتن مجاهدین و طالبان در افغانستان را  
داشته و اعتراضات نماینده گان پارلمان، رؤسای  
قبلی اداره امنیت ملی، که در زمان امضای  
معاهده امنیتی با آمریکا نه تنها خفقان گرفته  
بودند، که بر عکس آنرا الزامی میدانستند، و  
فیگورهایی کوچک و بزرگ دیگری چون  
کرزی و خلیل زاد، صرفاً ارزش مصرف در  
محدوده ناسیونالیسم را دارد.

اعتمادی برای طبقه کارگر در مبارزه برای ایجاد  
تغییر بنیادی در جامعه باشند. ادعای مذهب  
بعنوان یک عقیده شخصی، هم نا دیده گرفتن  
این واقعیت است که هیچ تفکر و عقیده نمی-  
تواند فرا طبقه ای بوده و بدون داشتن وابستگی به  
طبقه ای، وجود داشته باشد. هدف ما در این  
شیوه مبارزه با مذهب به مفهوم ماجراجویی و یا  
صرفاً ترویج سکولاریزم و بی دینی نیست. هدف  
اینست که ماهیت تفکری که از آغاز زنده گی تا  
فرا رسیدن مرگ در خصوصی ترین مناسبات  
زنده گی انسانها دخالت نموده و رو کشی بر  
مناسبات غیر انسانی سرمایه داری می کشد، کنار  
زده شود.

در رابطه با توهمی که از ضدیت اسلام با قدرت  
های امپریالیستی سرمایه داری ایجاد کرده است،  
کریس هارمن در کتاب پرولتاریا و پیامبر می  
نویسد: "در غرب برخی نیرو های چپ همگرایی  
با اسلام گرایان را محملی برای مخالفت با رژیم  
های غربی و قدرت های امپریالیستی ارزیابی  
کرده اند، و همزمان بعنوان بخشی از جامعه  
میزبان و به بهانه دلجویی یا دفاع از حقوق  
مهاجران مسلمان، با جریانات اسلامگرا وارد  
مناسبات غیر متعارفی میشوند. این تاکتیک ها  
اغلب نوعی فراموشی و یا درک نادرست از  
وقایع تاریخی و سیاست کشور های امپریالیست  
و در رأس آنها آمریکا در دهه های اخیر است.  
بنیاد گرایی اسلامی به لحاظ تاریخی در تمام  
دوران جنگ سرد، تا اوایل دهه نود، با  
امپریالیسم آمریکا هم دست بوده است. به  
رهبری واشنگتن و در اتحاد با ریاض اسلامیسم

تل دوی د کارگری طبقی پوستان!

## مصاحبه سوسیالیسم کارگری با فهیم آزاد

تهور و بریدن از آرمان‌های آزادی‌خواهانه سوسیالیستی درایت و پختگی تلقی می‌شد، کسانی آمدند و با افتخار تمام و با صدای رسا اعلام کردند که کمونیست هستند. سازمان ما طی این مدت گام به گام به نقد مبانی نظری و پراتیک سیاسی-اجتماعی بی پرداخت که بخشاً هویت چپ پوپولیست را در ابعاد گوناگون آن می ساخت. سازمان سوسیالیست‌های کارگری در متن یورش و غارتگری سیاه‌ترین نیروها و باورها در جامعه افغانستان، از زاویه مواجهه با نیروها و سیاست‌ها و تشخیص واقعیت‌های عینی به نقد مبانی و عقاید و باورهای دست زد که تاریخاً نزد جامعه در کل و نزد نیروهای سیاسی از آن جمله سوسیالیسم بورژوائی و چپ پوپولیست تابو محسوب می شدند، تنها این بلکه تحت عنوان معنویت مسلط و باور غالب بر اذهان توده‌ها مورد احترام و تکریم این نیروها نیز قرار داشت و با صد درد و الم باید اذعان کرد که علی‌الرغم پراتیک خونبار اسلام سیاسی این تبیین کماکان بر اذهان بقایای سوسیالیسم بورژوائی مسلط است و هنوز بر دوش آن‌ها سنگینی می‌کند. سخن کوتاه، باز به گواهی تاریخ جامعه افغانستان برای نخستین بار مذهب و اسلام سیاسی و مبانی عقیدتی و ایدئولوژیک آن از منظر یک درک علمی و رادیکال سوسیالیستی مورد نقد صریح قرار گرفت، که بازتاب آن را در مقبولیت این نقدها نزد بخشی وسیعی از نیروها و شخصیت‌های آزادی‌خواه از زن و مرد و پیر و جوان و همچنین در عکس العمل ارتجاع‌ها و اسلامی و صدور فتوا علیه ما، می توان یافت. اگر غلو نشود شاید برای اولین بار در افغانستان جریانی آمد و مسأله ستم بر زن و اپارتاید و تبعیض جنسیتی و مردسالاری را از یک موضع رادیکال ادامه در صفحه ۵



اتحاد شوروی و در کل بلوک سرمایه داری دولتی شرق و مهمتر از آن با ایلغار ارتجاعی ترین نیروها و باورهای کمپ پیروزمند در افغانستان از باورهای آزادی‌خواهانه و سنت‌های ارزشمند سوسیالیستی طبقه کارگر جهانی به دفاع برخواستیم و بر حقانیت آنها پافشردیم. این امر اما در حالی پیش برده شد که بخش وسیعی از سوسیالیسم‌های بورژوائی در سطح جهان و به ویژه اکثریت قریب به اتفاق هر دو نحله آن در افغانستان، در صف تعظیم کننده گان کمپ پیروزمند قرار گرفتند و تنها که به این انتخاب سیاسی شان بسنده نکردند، بلکه در صف مقدم نادمین، به گذشته‌های شان لعن و نفرین فرستادند و آرمان‌هایی که خودشان نه در پراتیک سیاسی-اجتماعی و نه هم در سطح نظری ذره‌یی به آنها التزام نداشتند و ارزشی قابل نبودند را یک سره یاوه و خیالی خواندند. به گواهی تاریخ مبارزات جنبش‌های اجتماعی، برای نخستین بار در تاریخ جنبش چپ افغانستان و در یک چنین فضای سیاه که ذلت و ندامت

**سوسیالیسم کارگری:** در افغانستان، سازمان سوسیالیست‌های کارگری را به عنوان یک جریان سوسیالیستی ماکسیمالیست و خلاف جریان می شناسند و ما خود نیز بر این هویت مان تاکید می‌گذاریم. شما مشخصاً شاخص‌های این رادیکالیسم کمونیستی و خلاف جریان را چگونه توضیح می‌دهید؟

**فهیم آزاد:** قبل از آن که وارد بحث شویم شاید بهتر باشد یک مقدار روی شکل‌گیری سوسیالیسم کارگری به عنوان یک جریان و نحله متفاوت فکری و سازمانی مکث کنیم. چنانچه که در پرسش شما نیز به روشنی اشاره شده است سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان یک جریان و نحله فکری است که با نقد از جریان‌های پوپولیستی و کمونیسم بورژوائی و سنت‌های بازمانده از آن‌ها پا به عرصه فعالیت سازمانی و تشکیلاتی گذاشت. همانطور که همه می‌دانیم فعالین و بنیان‌گذاران اولیه سازمان در آغاز خود شان را پیرامون نشریه عصرجدید سازمان داده بودند و از این طریق دست به نقد رادیکال یک سیری از مبانی نظری - تئوریک حاکم بر دستگاه فکری چپ پوپولیت که اساساً کائنات سیاسی این چپ بر بنیاد آنها بنا یافته است، زدند.

بنابراین رادیکالیسم کمونیستی مورد اشاره در پرسش مطرح شده در نقدهائی بازتاب یافته اند که تا اکنون از جانب سازمان ما رو به جامعه و جنبش، ارائه شده است. این نقدها مبتنی و متکی است بر دیدگاه سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم و ماکسیمالیسم مستتر در آن. ما در دوران سیاه پس از فروپاشی

سوسیالیستی مورد نقد قرار داد و از حق کودک و مکانش در اجتماع حرف زد؛ در ضمن نقد ناسیونالیسم و بنیادهای تیوریک آن، چیزی که اساساً بستر اصلی باور و اعتقاد نیروهای چپ در افغانستان را تشکیل می داد و می دهد، خود نیز به این درک در پرسش شما در اذهان و قضاوت شان نسبت به سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان به عنوان یک جریان رادیکال و خلاف جریان، مؤثر بوده است.

موارد دیگری که می تواند شاخصه و وجهی تمایز ما به عنوان یک جریان و نحله فکری و جنبشی با چپ پوپولیست و بورژوائی را برجسته بسازد و از نظر من اساسی و بنیادی تر است، مسأله تعلق جنبشی و طبقاتی ما است. و این مهمترین تمایز ما با جریان های چپ مدعی سوسیالیسم و بازمانده های آن است. چه در گذشته و چه بخصوص امروز چپ بورژوائی و ناسیونالیست به طبقه کارگر و نقش تاریخی و تعیین کننده آن به عنوان گورکن نظام سرمایه داری در افغانستان قایل نبوده اند و آنجا و آنگاهی هم که از طبقه کارگر یادی به میان آمده است و یا "سازمان" و هسته یی مدعی نمایندگی از طبقه کارگر شده است و تحت این اسم و رسم کدائی ظاهر شده اند، طبقه کارگر، مبارزه و مطالباتش برای این‌ها اصل و مبنا نبوده و اکنون هم نیست.

بلکه طبقه کارگر متمم نیروی "خلق" و در بهترین حالت "پیشقراول" آن شمرده شده و بایست در خدمت تحقق اهداف "خلق" این معجون مرکب از همه اقشار و طبقات، جانفشانی کند و قربانی دهد تا باشد که بورژوازی "ملی و مترقی" روی دوش کارگران به قدرت برسد. برخی از "روشنفکران" و "نظریه پردازان"

چپ هم این روزها، خلاف آنچه که در گذشته نه-چندان دور به آن باور داشتند و به درک مارکسی در تقابل با جریان های پوپولیست، از نفس وجود رابطه کلاسی و کارمزدی و از موجودیت اجتماعی طبقه کارگر دفاع می کردند، به صرافت شمارش مجدد دودکش های کارخانه و کشف موجودیت و عدم موجودیت اجتماعی طبقه کارگر صنعتی در جامعه افغانستان افتاده اند. فراموش نشود که امروز بازمانده ها و جزایری از این چپ حقیقتاً دیگر اصلاً وجود طبقه کارگر در این جامعه را انکار می نمایند و بخشی وسیعی از این نیروها حتی طبقاتی بودن جامعه افغانستان و در متن آن جدال طبقاتی را واهی و ذهنی می پندارند.

با تأسف از برکت جنایات هولناک و سیاست های بغایت ارتجاعی یی که به نام سوسیالیسم و چپ در افغانستان صورت گرفت و با توجه به یکه تازی ارتجاعی ترین باورها و نیروها، هنوز راه درازی برای مقبولیت بیشتر و دوباره باورهای سوسیالیستی در یک عرصه وسیع تر اجتماعی در پیش است و ما داریم کماکان تاوان معاصی و جنایات و خطاهائی که بنام چپ و کمونیست صورت گرفته است را می پردازیم. ما به درستی این را می دانیم که عقاید و باورهای اجتماعی، و به همین مبنا و میزان آنچه که از پیشروان جنبش مارکسیستی منشاء گرفته است، باورها و ایده‌هایی نبوده و نیستند که در خلاء و خلوت شکل گرفته باشند و تراوش ذهن کس یا کسانی باشند که به وسیله دیگران حمل شوند. باورها و عمل سیاسی و اجتماعی نیروهای چپ، آنچه که تحت اسم و رسم و هویت "سوسیالیستی" مطرح شده اند، یا این نیروها خود مدعی همچون هویتی بوده اند و یا هم در مراحل و مقاطعی از تاریخ جنبش های سیاسی با آن تداعی شده اند، در قضاوت نسبت به ایده ها و باورها و همچنین پراتیک این جریان ها، تأثیر گذار بوده اند. بناءً انواع و اقسامی از باورها و حاصل پراتیکی آنها را چه خود این جریانهای سیاسی و چه ارتجاع بورژوا

امپریالیستی آگاهانه به باورهای آزادی خواهانه سوسیالیستی طبقه کارگر یعنی مارکسیسم نسبت داده اند. که این خود به سنگینی وظایف ما و شرایط نامتعارفی که جنبش سوسیالیسم کارگری در کل و سازمان ما بالاخص با آن مواجه است، می افزاید. همانطور که می دانیم در طول تاریخ معاصر مارکسیسم، چه در افغانستان و چه در یک هیئت کلی در سطح جهان و با توجه به قطب‌های که در آن شکل گرفته بود، به تخته پرش جریانات و نهضت‌هایی تبدیل شد که از عقبمانده گی صنعتی رنج می-بردند و در نهایت می‌خواستند که کشورهای شان را در تقابل با استعمار و امپریالیسم از عقبمانده گی نجات دهند. بناءً از مقبولیت که مارکسیسم با پیروزی انقلاب کارگری اکتبر در سطح جهانی کسب کرده و برخوردار شده بود، برای پیش برد امر دیگری استفاده بردند و نمونه های از این چپ مخصوصاً در کشورهای موسوم به "جهان سوم" که مشخصه اصلی آنها را ناسیونالیسم و ضدیت با امپریالیسم تشکیل می داد، نه الزاماً نفی نظام و مناسبات کاپیتالیستی، را داشتیم و هنوز هم داریم.

**سوسیالیسم کارگری:** اگر دقیقتر پرسیده شود آیا از نظر شما سوسیالیسم کارگری بحیث یک نحله فکری و تبیین مارکسی، به یک خط مطرح در افغانستان تبدیل شده است یا خیر؟ تمایز و تقابل این سوسیالیسم با انواع سوسیالیسم های بورژوائی چگونه است و از پیشرفت این پروسه و همچنان نتایجی که تا اکنون به آن ناآل آمده ایم، راضی هستید؟

**فهم آزاد:** همانطور که در پاسخ به پرسش قبلی نیز اظهار داشتم در این پنجاه سال جامعه ما با نیروهای مختلف و متنوعی از چپ مواجه بوده

است که از آن میان دو سنت و نحله در عرصه سیاسی نسبت به سایر نحله ها مطرح بودند.

یکی طرفداران کمونیسم روسی و دیگری جریانات مائویستی که هر یک خود را نسبت به دیگری مدافع و نماینده بهتر مارکسیسم می دانستند؛ طبیعی و عینی است که عمل کرد این دو نحله چپ و کارنامه های آنها، به ویژه جنایاتی که در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و تجاوز رهنزانه امپریالیستی شوروی انجام شد، تأثیر عمیقی در قضاوت جامعه علی العموم نسبت به جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و مبانی مارکسیسم دارد. در ضمن نظام سرمایه داری جهانی و ایادی محلی آن در قدرت حاکمه و نهادهای ایدئولوژیک بورژوازی چه در سطح جهان و چه در افغانستان از آنچه که به نام کمونیسم و چپ در کشور اتفاق افتاد و جنایاتی دهشتناکی که صورت گرفت، برای کوبیدن و ضربه زدن به باورهای آزادی-خواهانه سوسیالیستی طبقه کارگر استفاده برده و کماکان استفاده می برد.

بنابراین و با توجه به این تاریخ خونبار و تجارب حاصل از آن که در فوق بدان مختصراً اشاره شد، و در حقیقت امر به اندازه سر سوزن هم ربطی به سوسیالیسم و طبقه کارگر و آرمانهای آزادی خواهانه آن نداشت و ندارد، از یک جانب و سد و موانع عینی دیگری که جنبش ما چه در عرصه جامعه افغانستان و چه در سطح جهان به آن مقابل است از جانب دیگر هنوز زود است که بتوان مدعی بالنده گی و رشد آن به عنوان یک قطب نیرومند اجتماعی شد. با تأسف جنبش سوسیالیسم کارگری هنوز که هنوز است تاوان آن جنایات و معاصی یی که بنام چپ در جامعه افغانستان اتفاق افتاده است را می

پردازد. اما علی الرغم همه موانع و مشکلات سر راه، سوسیالیسم کارگری به عنوان یک جنبش و نحله فکری از فرجه و اقبال بیشتری برخوردار بوده و است و این را می توان از برخورد هیستریک و لومپن مابانه سوسیالیسم بورژوائی نسبت به سازمان مان این روزها نیز دریافت و مشاهده کرد. چپ پوپولیست از آنجا که بضاعت نظری پرداختن به نقدهای مطرح شده از جانب ما را نداشته، دست به انبان اتهام و فحاشی برده است و با این کار جوهر ارزشی خودش را عرضه داشته است.

این که سوسیالیسم کارگری به یک خط مطرح تبدیل شده است یک عینیت انکار ناپذیر است و آن را نه می توان و نه هم باید تنها در چهارچوب یک فرم سازمانی و تشکیلاتی صرف دید. بیرون از سازمان ما هستند رفقائی که با این درک و تبیین به مبارزه سیاسی نگاه می کنند و در حد و ظرفیت خودشان دارند فعالیت می نمایند. این جای گفتن دارد و باید اذعان شود که علی الرغم تشقت و پراکنده گی نیروهای چپ علی العموم و عدم سازمانیابی طبقه کارگر و وضعیت عینی نامتعارف در افغانستان و تسلط بلا منازع نیروهای ارتجاعی و تقسیم آحاد جامعه به اتنیک و قبیله، که طبقه کارگر از آن نیز نمی تواند متأثر نباشد، من نسبت به آینده خوشبین هستم، هرچند که واقعیت های مشهودی که در فوق بدان اشاره شد را نمی توان انکار کرد.

این واقیت های عینی و اجتماعی در مبارزه جاری طبقاتی بیانگر سنگینی وظایف جنبش سوسیالیستی کارگری و سخت کوشی آن در همه عرصه های این جدال را متبازر می سازد. جنبش ما هنوز راه دراز و پر مشقتی از تلاش و مبارزه را در پیش دارد و باید در همه سنگرها بجنگد و در تمام عرصه های این مبارزه طبقاتی خودش را آماده سازد. مهمتر از همه این نکته قابل یاد آوری است که ملزومات مبارزه سیاسی

و طبقاتی و تحولات جاری جامعه و مکان محوری طبقه کارگر در مناسبات حاکم، وجود سوسیالیسم کارگری و نقد آن به نظام سرمایه داری را الزامی می سازد، و به آن پایه مادی و عینی تزلزل ناپذیری می دهد. در ضمن که سوسیالیسم کارگری پاسخ رادیکال از منظر منافع سوسیالیستی طبقه کارگر به جریان های ارتجاعی چه در شکل و شمایل اسلام سیاسی و چه جریان های تبارگرا و ناسیونالیسم قومی و "لیبرالیسم افغانی" است.

لیبرالیسم در افغانستان خود یک جریان ارتجاعی است که متکی و همراه با جریان ها و احزاب و نهاد های سیاه دیگر در جامعه مجری ارتجاعی ترین سیاست ها و استراتژی کشور های سرمایه داری در رأس امپریالیسم امریکا بوده و است، بناءً در درازمدت و با کسب آگاهی و تشدید هرچه بیشتر نابرابری، فقر، بیکاری و تداوم قدرت ارتجاع، که خود تداوم ستم بر زن و اپارتاید جنسیتی و سرکوب مطالبات و خواسته های نسل جوان کشور از دختر و پسر را نیز در بر دارد و مهمتر از همه تناقضات آشکار مناسبات کاپیتالیستی، همه این وضعیت باعث می شود که علی الرغم انواع و اقسام نهاد هائی که به یمن کمک ها و منابع مالی کشور های سرمایه داری طی این مدت شکل گرفته اند، جریان های "لیبرال" بیشتر از این قادر به تطمیع و توجیه وضعیت موجود نه خواهند بود.

دیر یا زود تناقضات نظم کاپیتالیستی که متکی است به ارتجاعی ترین نیروها و باورها و عدم توانائی اش در بهبود وضعیت امنیتی، ایجاد اشتغال و تأمین معیشت طبقات و اقشار محروم از یک جانب و نسل جوانی که طبق آمار ارائه شده خود نهادهای حاکمیت و بورژوازی جهانی چیزی حدود ۷۰٪ جامعه را می سازد و خواست ها و مطالباتی برای بهبود وضعیت زنده گی اش دارد از جانب دیگر، سبب خواهد شد که نسل جدیدی از نیروهای آزادی خواه و رادیکال پا به میدان مبارزه بگذارد.

که این نیرو می‌تواند متأثر از رادیکالیسم و نقد سوسیالیسم کارگری مارکس نسبت به نظام سرمایه داری و وضعیت موجود در جدال طبقاتی و تعیین تکلیف آن و برای خلاصی و رهایی جامعه از بربریت جاری در کنار طبقه کارگر و گرایش سوسیالیستی کارگری، نقش ادا نماید. البته پیش‌شرط عملی شدن این امر در آن است که جنبش سوسیالیستی کارگری خود توانسته باشد خودش را به عنوان یک نیرو سازمان دهد و هژمونی فکری و جنبشی اش را تثبیت سازد. اما با تأسف هنوز جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در افغانستان در چنین موقعیتی و وضعیتی قرار ندارد. بنابراین مستقل از این که جنبش‌های اجتماعی متفاوت به کدام تئوری و نظریه‌ی بی برای تبیین موقعیت واقعی و منافع وافق شان دست زده‌اند، اصولاً و اساساً مسأله هیچ وقت یک معضل صرفاً نظری نبوده و نیست.

در حقیقت نفوذ سوسیالیسم کارگری همیشه تابعی از قدرت جنبش انقلابی کارگران برای دگرگونی وضعیت و مناسبات حاکم موجود در یک جامعه می باشد. سواى وضعیت مشتت و ضعف و فترت فعالان سوسیالیست طبقه کارگر در افغانستان باید صادقانه اذعان نمود که گرایش‌های اجتماعی دیگر کماکان در عرصه شکل دادن به آراء و افکار اجتماعی دست بالائی دارند و در موقعیت به مراتب بهتر و برتری قرار دارند که نباید از آن غافل بود.

در پاسخ به پاره‌دوم پرسش تان در مورد تقابل سوسیالیسم کارگری با سایر جریانات مدعی سوسیالیسم یا به تعبیر درست تر سوسیالیسم‌های بورژوائی باید گفت که تبیین آن به دلیل حجم تمایزاتی که میان این دو جنبش وجود دارد، در ظرفیت این مصاحبه کار دشواری است. ولی من تلاش می‌کنم تا رئوس این تمایز و تقابل را تا حدی که مقدور است بیان

بدارم. نخستین وجه تمایز سوسیالیسم کارگری با سوسیالیسم‌های بورژوائی در کل و بالاخص آنچه که در افغانستان مورد توجه بوده و است، تفاوت و تمایز جنبشی و اجتماعی این دو جنبش است. همانطور که می‌دانیم سوسیالیسم کارگری نه در باره اندیشه‌های مختلف بلکه در باره جنبش‌های اجتماعی مختلف و منافع متعارض و متضاد این جنبش‌ها و طبقات حرف می‌زند. سوسیالیسم کارگری یک واقعیت عینی است به این دلیل ساده که مبارزه و تعارض طبقات یک عینیت داده شده است.

بعد از ماجرای فروپاشی شوروی و بلوک سرمایه‌داری دولتی اکثریت قریب به اتفاق همه نیروهای متصل به اردوگاه در سطح منطقه و جهان و از آن میان پس از متلاشی شدن اقتدار سیاسی حزب دموکراتیک خلق در افغانستان همه یک شبه نور معرفت بر قلوب شان تابیده و دمکرات و "لیبرال" شدند. در حالی که همین نیروها و فیگورها بخشاً زمانی که هنوز قدرت سیاسی را در اختیار داشتند و شوروی هنوز به عنوان یک قدرت متکا و قبله آمال و آرزوهای شان وجود داشت، برای سیاست‌های امپریالیستی شوروی هورا می‌کشیدند و آن سیاست‌ها را تقدیس می نمودند. نحله دیگر این چپ که جنبش مائویستی باشد کسانی که هیچ فرد و نیروی جز خویش را لایق و سزوار نماینده‌گی از طبقات زحمتکش نمی دیدند پس از فروپاشی دیوار برلین و شکست سرمایه داری دولتی در شوروی و اقمارش به صرافت افتادند تا در این زمینه، یعنی دگرذیسی و پالایش و گردگیری از حریف پس نمانند و یک شب "دموکراسی خواه" و دگراندیش شدند. تنها این بلکه این نیروها، بدون توجه به تعلقات سیاسی و تقابل شان در گذشته، همانطور که شاهد بودیم کمر خدمت به ارتجاع اسلامی - قومی بستند. برای اینکه دیگر چپ و کمونیسم از مد افتاده بود و این جنبش‌ها برای تحقق سیاست‌ها و منفعت‌های شان به آن نیاز

نداشتند و می‌شد آن را از طرق دیگری عملی و پیاده نمایند. البته جای گفتن دارد و نباید فراموش شود که از بقایای این جریان هستند نهادها و کسانی که هنوز بر بنیاد سنت‌های دیرپای گذشته شان ابراز وجود می‌نمایند و به آن سنت‌های فکری و جنبشی وفادار مانده‌اند.

همانطور که در فوق اشاره شد سوسیالیسم بورژوائی و پوپولیستی در افغانستان بنیاد و منشاء تمایزی نسبت به سوسیالیسم کارگری مارکس داشته و ربطی به خاستگاه طبقاتی - اجتماعی آن ندارد. سوسیالیسم بورژوائی در افغانستان یک جریان شدیداً ناسیونالیست و بیگانه ستیز است و این خصلت زمانی متبازتر می‌شود که این جنبش در مواجهه با امپریالیسم قرار می‌گیرد. به لحاظ تاریخی نیز این جنبش و هر دو نحله آن بند نافش را در گذشته تاریخی جنبش بورژوائی مشروطه خواه که بدلیل تقابله با استعمار بریتانی کبیر هنوز از وجهه‌ی برخوردار است، گره می‌زند و از آن کسب مشروعیت می‌نماید. سازمان‌های مائویستی بعد از تجاوز و لشکرکشی شوروی بر افغانستان از همین منظر و بر مبنای استراتژی جنگ خلق بر ضد امپریالیسم، در کنار متحدین خلقی شان یعنی ارتجاع اسلامی در جنگ سهم گرفتند که در نهایت علی‌الرغم نیت "نیک" و جسارت و جانفشانی و از خودگذری، مجاهدت‌های شان در خدمت تحقق استراتژی کشورهای سرمایه داری بازار آزاد به رهبری امپریالیسم امریکا و تحکیم ارتجاع و عقبگرایی تمام شد. خصلت دیگر این جنبش "دمکراسی خواهی" آن است که البته در این زمینه نیز "دمکرات"‌های پیگیری نبودند. و سرانجام این جریان به عنوان پیش‌آهنگ و جناح چپ جنبش بورژوائی یک جریان بورژوا- ناسیونالیست است که می‌خواهد در پاسخ به حقارت تاریخی و رفع عقبمانده‌گی و رشد و شگوفایی صنعت تلاش نماید. اما در افغانستان بخصوص در مورد حاکمیت حزب دموکراتیک ادامه در صفحه ۸

خلق با وجود اتکاء به پشتیبان مالی و تسلیحاتی شوروی این جنبش در زمینه رفرم و تحول ساختارهای اجتماعی از آنجائی که متکی به طبقات زحمتکش و محروم جامعه نبود و به عنوان یک پروژه در خدمت منافع استراتژیک شوروی عمل کرد، ناکام ماند و آنجائی هم که دست به یک سیری اصلاحات زد در سیر حوادث گام به گام عقب نشست و آن ها را پس گرفت. رژیم حزب دموکراتیک خلق حتی رفرم ها و اصلاحات اجتماعی اش را با سنت و پنداره‌های ارتجاعی حاکم بر جامعه دمساز ساخت و در عمل نشان داد که یک جریان وفادار به سنت و عقاید عقبمانده حاکم در جامعه است. در حالیکه سوسیالیسم کارگری و مارکسی یک جنبش آزادیخواهانه برای آزادی و رهائی کامل از تمامی بلاهای نظام سرمایه داری از جمله اخلاقیات و سنت‌های عقبمانده است در صورتیکه که هر دو نحله سوسیالیسم بورژوائی به شدت سنتگرا بوده و است.

**سوسیالیسم کارگری:** جریانات سیاسی چپ در افغانستان چه آنهایی که با کودتای ثور به قدرت رسیدند و چه اپوزیسیون چپ آن در هیئت بازمانده‌گان جریان شعله جاوید، طی حدود پنج دهه بصورت آشکار و یا هم در پرده، ادعای مارکسیستی می نمودند، ولی همانطور که همه شاهد هستیم پراتیک سیاسی و مبارزاتی آنها نشان داد که موفق نشدند. سازمان سوسیالیست‌های کارگری عوامل برجسته این عدم پیروزی و توفیق این جریان ها را در چه میدانند؟

**فهم آزاد:** تاریخ معاصر سیاسی افغانستان از دهه چهل به بعد شاهد شکل گیری جریانات و فرقه‌های سیاسی بوده است که برایشان مارکسیسم نه علم رهایی کارگران بلکه علم چگونگی ساختن یک کشور مستقل، آباد و

خودکفای سرمایه‌داری بود. این جریانات که در اساس می‌توان به آنها "رفرمیسم مسلح" گفت، یعنی جریاناتی که اساساً هیچ نقدی به نظام سرمایه‌داری نداشتند، بلکه از وابسته بودن افغانستان، از دخالت باصلاح اجانب و بی‌گانگان ناراضی بودند، می‌خواستند پرچم ضدامپریالیستی ناسیونالیسم را به اسم مارکس و مارکسیسم یدک بکشند و هر دو نحله آن در تلاش بودند که قدرت را بدست گیرند یکی با توکل به پارلمان و دیگری به شیوهی مسلحانه.

به همین دلیل حزب دموکراتیک خلق هرچند در آغاز برخلاف استراتژی و سیاست جریان دموکراتیک نوین یا شعله‌یی‌ها که معتقد به پیشبرد مبارزه مسلحانه توده‌ئی طولانی و مشی چریکی بودند، مبارزات پارلمانی را در دوره هفت و هشت شورا پیشه کرد و بعداً نیز سهمی بارزی در کودتا سرطان ۱۳۵۲ به رهبری داوود و یا به قول رهبران دست اول حزب دموکراتیک خلق "شهزاده سرخ"، ادا کرد و در قدرت نیز شریک گشت. مارکسیسم نزد این جریانات به الگویی برای هر گونه پائین آمدن از هر اصولی، و قبول هرگونه مماشات و سازشی تبدیل شده بود.

سرانجام این حزب در کودتای خونین در ۷ ثور ۱۳۵۷ قدرت سیاسی را به دست گرفت و کودتای نظامیان را "انقلاب" نامید، "انقلاب نوع افغانی!" بهمین منوال طرح کودتا- قیام در استراتژی بیشتر سازمانهای بازمانده از شعله جاوید نیز تعبیه شد و اقداماتی عملی ناموفقی نیز از جانب آنها سازمان داده شد. همانطور که گفتم روایات مختلفی از سوسیالیسم در میان این چپ رایج بود و واضح است که وجود این روایات مختلف از سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی فقط ناشی از کمبود معرفت و شناخت نیست، هرچند در جای خودش این نیز قابل تأمل است و نباید نسبت به آن اغماض صورت گیرد. هر یک از این روایات محصول نیازها و خواست‌های یک جنبش اجتماعی معین است، جنبش بورژوا- ناسیونالیسم افغانی.

مارکس گفته است که یک حرکت اجتماعی را همانقدر از روی بیان خودآگاهش نمی‌توان قضاوت نمود که شخصیت یک آدم را از روی ادعای خودش. از نظر من هر دو نحله جنبش چپ در افغانستان بدون در نظر داشت ادعای خودشان در گذشته ربطی به جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر نداشته اند. بناءً دلایل عدم توفیق شان را باید در محتوای سیاسی و تعلق جنبشی و طبقاتی شان جستجو کرد و مورد بررسی قرار داد. آنچه که هرگز برای این نیروها مطرح نبود و هیچگاهی مورد توجه قرار نداشت، منافع و خواست‌های مستقل کارگران و زحمتکشان، کسب قدرت سیاسی توسط آنها و بسیج شان برای ایجاد یک جامعه در خور و شایسته انسانی بود که در آن دیگر از برده‌گی مزدی و استثمار و نابرابری خبری نباشد.

این پُرواضح است که برای این چپ مسأله اساساً بد فهمی نظری و کمبود معرفت نبود و نیست. این چپ در حقیقت جناح چپ ناسیونالیسم افغانی بود. در کنار خصوصیات بارز دیگر یک خصوصیت مهم آن این بود که مانند خود بورژوازی افغانی هیچ وقت بطور جدی تجددخواه نبود.

بعنوان مثال برای این چپ خواست جدایی دین از دولت و مبارزه علیه خرافه و باورهای مذهبی و اسلامی هیچگاهی مطرح نبوده و کنار آمدن و لاس زدن با مذهب و مشروع دانستن آن تحت عنوان احترام به فرهنگ و عقاید توده‌ها و معنویت مسلط، یک ویژه‌گی این نیروها را تشکیل می‌داد.

همانطور که شاهد بودیم چه حزب دموکراتیک خلق و چه اپوزیسیون چپ آن یعنی بازمانده های "شعله‌جاوید" که در اشکال سازمانی متعدد ولی با خواستگاه و تعلق تاریخی یکسانی در گذشته، دست به فعالیت زدند در این زمینه نتنها که کار مؤثری و قابل تأملی انجام دادند در صفحه ۹



ندادند بلکه بدتر از آن خود در استحکام و تقویت نیروهای اسلامی و هژمونی ایدئولوژیک آن در سطح جامعه کمک نمودند. در مورد حزب دموکراتیک خلق آنهم در مسند قدرت سیاسی شاهد بودیم که با اعمال سیاست‌هایی در خدمت تحکیم ارتجاع مذهبی اقدام نمود. رژیم حزب دموکراتیک خلق در ضمن عقب نشینی از اصلاحات نیم بند اولیه اش عملاً تلاش نمود تا تحت عنوان حرمت گذاشتن به باورهای دینی و مذهبی توده‌ها وزارت شئون اسلامی را در چارچوب ساختارهای سیاسی و اداری دیگر ایجاد نماید و التزام خویش به باورهای اسلامی و مذهبی مردم را با اعمار مساجد بیشتر و صرف هزینه‌های هنگفت و دادن مستمری و حقوق به ملاً و مولوی به اثبات برساند و رهبرانش از جمله نجیب‌الله مدعی شد که پیغمبر اسلام را در خواب دیده است و سرانجام نیز به پای ارتجاع اسلامی زانو زدند و قدرت را دو دسته به آن واگذار نمودند. سازمان‌های بازمانده از شعله جاوید هر کدام در عمل نیرو و توان مبارزاتی شان را بخرج دادند تا از دین و "نوامیس ملی" شان دفاع نمایند و همراه با ارتجاع اسلامی خواهان برپایی جمهوری اسلامی شدند و این خواست را در برنامه‌های سیاسی شان نیز به عنوان یک امر استراتژیک درج نمودند.

بناءً آنچه که در پرسش شما تحت عنوان این که این نیروها در بیشتر از پنج دهه فعالیت سیاسی شان ادعا می‌کردند که مارکسیست هستند مطرح شده است را فقط می‌توان در سطح یک ادعا از آنها پذیرفت و یا شاید یک نیت. ولی این را نیز می‌دانیم که تاریخ نه بر نیات بل به نتایج عمل انسانها و جنبش‌ها قضاوت می‌کند. اگر ارفاق کنیم و بپذیریم که این دو نحله این تعلق خاطر را به مارکسیسم داشته است، البته به عنوان یک جنبش، در این

شکی نیست که در میان فعالان این دو جریان انسانهای شریف و مبارزی وجود داشتند که دل در گرو آرمانهای آزادیخواهانه سوسیالیستی داشتند، ولی "سوسیالیسم" که با اینها در شکل حزبی و سازمانی در افغانستان در این چند دهه از حیات و فعالیت شان نماینده‌گی شده است کمترین نشانی از کمونیسمی که با مانیفست کمونیست و اندیشه و عمل مارکس و سایر رهبران جنبش کمونیستی نماینده‌گی میشود، نداشت.

این دو جریان نه در تفکر و آرمان و برنامه، نه در خاستگاه طبقاتی و جایگاه عملی اش در صحنه سیاسی جامعه و نه در پیکره تشکیلاتی اش، یک جریان کارگری - سوسیالیستی نبود. جناحی از این "چپ"، جنبش مائویستی، اگر هم در شکل و وجهه رادیکال در مقاطعی از فعالیتش ظاهر شده است اعتراض ضد استبدادی و ضد امپریالیستی و ناسیونالیسم افغانی را در عرصه سیاسی و اقتصادی نماینده‌گی می‌کرده است. نقطه عزیمت این چپ به تعبیری که در پرسش شما مطرح شده به اصطلاح مارکسیست دایماً "خلق افغانستان" بوده و هیچ زمانی ادعای طبقة کارگر مزدی و سایر زحمتکشان علیه نظام حاکم سرمایه داری نبوده است. همانطور که همه می‌دانیم از لحاظ منشأ فکری و نیز ساختار تشکیلاتی و سازمانی این "چپ" به سنت کمونیسم بورژوایی و خلقی تعلق داشته و هنوز هم بقایای بازمانده و فعال آن این منشأ فکری و جنبشی را نماینده‌گی می‌نماید. اگر بخش "پیشروتر" و رادیکال تر این سوسیالیسم خلقی در مقاطعی و در اشکال معین و متمایزی در برابر این منشأ و خاستگاه قرار گرفته است به این دلیل نبوده و نیست که به نقدی طبقاتی از این جریانات، منشأ و مبانی ایدئولوژیکش رسیده باشد، بلکه این نقد از این ناشی شده و می‌شود که این جریانات اصلی را در مبارزه برای تحقق همان اهداف که در فوق بدان پراخته شد را ناپیگیر ارزیابی می‌کرد و می‌کند. بهمین دلیل هم است که دلمشغولی بقایای از این چپ، مورد حزب

دموکراتیک خلق، که هنوز به روایت "کمونیسم اردوگاهی" از سوسیالیسم اعتقاد و تعلق خاطر دارد را بازسازی و متشکل کردن عناصری از همین جنبش ورشکسته و در نهایت بازگشت به دوران "آغازین" شکل‌گیری احزاب و سازمان‌های مادر تشکیل می‌دهد. احزاب و سازمانهایی که در عین ادعای مبارزه برای "استقلال ملی" در خدمت پروژه‌های امپریالیستی قرار گرفتند و در عین داشتن ادعای ایجاد "دولت دموکراتیک خلقی" یک رژیم استبدادی و توتالیتر را حاکم ساختند. لاف "صنعتی ساختن و ترقی و تعالی میهن عزیز شان" را زدند ولی در عمل به مردم فقر و بینوایی فروختند. از "خلق های میهن" و وحدت و همدلی شان گفتند ولی در عمل ناسیونالیسم قومی و تباری را پر و بال دادند و عناصر و کادرهای آن سازمانده و تئوری پرداز ناسیونالیسم کور قومی از آب درآمد. زیر سقف خانه‌ها و مجالس و مناسک شان از ماتریالیسم و اتیسم داد سخن زدند ولی رو به جامعه در هیئت مفتی دین ظاهر شدند و مذهب برای شان افیون توده‌ها نبود، بلکه اعتقادات قابل احترام توده‌ها بود. خواست و مطالبه برای برابری بی قید و شرط زن با مرد، نفی ستم جنسیتی یک مطالبه لکس و زود رس بود و است.

برای این نیروها هدف اهم و اساسی نه مبارزه با خرافه و جهالت بلکه مبارزه با "یورش فرهنگی" دول امپریالیستی و بی‌گانه و صیانت و پاسداری از "فرهنگ و ارزش‌های ملی" را می‌سازد. در یک کلام عدم توفیق سوسیالیسم بورژوایی در افغانستان اگر از فاکت‌های چون جنگ سرد و تقابل دو بلوک نظام سرمایه داری در قرن بیستم و تأثیراتی که از آن می‌پذیرفت، بگذریم در این بود که این جریان حتی در رابطه به تحقق اهداف خودش یک جریان پیگیر و اجتماعی متکی به نیروهای اجتماعی بی که مدعی نماینده‌گی از آنها بود، نبود.

## راه بهتر کاریابی مبارزه علیه بیکاری است

بهنام قدیمی

پارلمانی پیش رو دست به بی سرنوشتی شهروندان زده اند.

اینجا در افغانستان برای اکثریت دانش آموخته ها پایان دوره های دانشگاهی و تخصصی دوره جدیدی است از رنج مجدد، رنج یافتن کار و سرخورده گی و ناامیدی از عدم موفقیت و دست نیافتن به آنچه که برایش زحمت کشیده است، یعنی عدم تحقق رویاهایی که خود و بسته گانش در سر می پروراندند. فشار نیافتن کار و نبود هزینه های روزمره با داشتن چندین سند معتبر دانشگاهی نیروی است که اینجا انسان های زیادی را از زنده گی انسانی بدور ساخته است. لابد کسانی که با چنین وضعیت گرفتار آمده اند و در فقر و بی افقی دست و پا می زنند برای همسر و اعضای خانواده جز خشونت ارمغانی ندارند؛ این اجتماع که از سر و صورت اش جرم، فساد، جنایت، سنگسار و اعدام های صحرایی می ریزد برآیند چنین جو حاکم بر این خانواده ها است نه بد بیاری و نگون بختی شهروندان این سرزمین که با آگاهی کاذب عهد عتیق یعنی تقدیر دانستن اش فقط تسلی خاطر می کنند.

و اما پشت سر همه این فاکت ها اقتصاد مافیایی بگیر و ببر متکی به قاچاق مواد مخدر در دست مجتمعی از جنگ سالاران و متهمان جنایت علیه بشریت و حامیان بین المللی شان است که به نام "حکومت وحدت ملی" از طریق "پروژه انباشت سرمایه همگام با گسترش کمی، از راه تغییر کیفی دائم ترکیب خود به نفع افزایش بخش ثابت (وسائل تولید) و به زیان بخش متغیر (مزد کارگر)" بیکاری را بی خبر از رنج طاقت فرسای جامعه تولید و باز تولید می کند.

در جریان بیش تر از نه ماه حکومت تجمع جنگ سالاران و حامیان منطقه یی و فرا منطقه یی شان ادامه در صفحه ۱۱

نیافتن خریدار برای نیروی کار شان وارد منازل شان می شوند، جمع بزرگی از جوانان که تحصیلات عالی و نیمه عالی دارند و شانزده و هجده سال از عمر شان را در بدل گرسنه گی کشیدن و محرومیت های دیگر اعضای فامیل های شان تحصیل کرده اند بیکار و بی سرنوشت اند. اکثراً این قشر جوان تحصیل کرده دور از خانه و خانواده در وضعیت خیلی بد مکانی و غذایی در مرکز یعنی کابل و



شهرهای بزرگ کشور به خاطر کاریابی شب و روز می گذرانند. وحشت بار تر این است که این وضعیت نامیمون تنها از این بخش از اعضای جامعه قربانی نمی گیرد و تنها متوجه قشر جوان و تحصیل کرده های بیکار و زنان و مردان آماده به کار نیست، بلکه تمام شهروندان این کشور حتی آنهایی که وظایف دولتی و انجیبویی هم دارند از این ناحیه در رنج اند چون این بخش نیز از نبود ثبات و ضمانت شغلی رنج می برند و آسوده گی خاطر و امنیت شغلی ندارند؛ چرا که انجیبو ها و شرکت ها هرازگاهی نسبت سلیقه های شخصی بدون کوچکترین توجه به قرارداد و قانون کار دست به اخراج کارگران قرار دادی میزنند و از سوی دیگر مقامات دولتی هم به بهانه جا بجایی های نو به اساس تیم های انتخاباتی گذشته و یارگیری های مجدد انتخاباتی شان برای انتخابات

بیکاری مایه سر افکنده گی فرد بیکار در برابر خانواده، رفقا و جامعه اش است؛ بیکاری پیمودن راهی است به سوی سرخوردگی، پوچی و بی معنی شدن زنده گی که در نهایت پیامدش فقر، خود کشی، بزهکاری، اعتیاد، بیسوادی و کم سوادی، تصادفات راننده گی، خشونت های خانواده گی، طلاق، روسپیگری و تن فروشی، انتحار و انفجار و در یک کلام بی کیفیت کردن زنده گی انسان ها در شرایط امروز جامعه ما می باشد. این پدیده شوم محصول و از تبعات بلافصل نظام سرمایه داری است و از همین جهت در پهنای جهان و زیر چتر و سیطره نظام برده گی مزدی مدرن این مرض مزمن و هولناک جمع بزرگی از انسان ها را در سراسر جهان می رنجاند و به نیستی میکشاند. در کشورهای مختلف نسبت وجود یا عدم موجودیت فاکتورهایی چون سیاست دولت ها در زمینه اشتغال زایی، وضعیت اقتصادی کشور و مبارزه کارگران و ارتش ذخیره کار، که بیکار اند به عنوان عرصه مهم و اساسی مبارزه طبقاتی، گراف بالا یا پایین بیکاری را در سطح جوامع نشان میدهد.

اینکه کشور سرمایه داری بی در جهان وجود داشته باشد و این عنصر بنیادی فلج کننده اجتماع یعنی بیکاری در آن رو به رشد نباشد، را لااقل من یکی سراغ ندارم؛ و اما در افغانستان! در نبود دولت مسؤل، اجتماع و اقتصاد متعارف بیکاری گسترده جامعه را به مرحله انفجار اجتماعی رسانیده است.

در اینجا بر علاوه کارگران روز مزد کم سواد و بی سواد و بی مهارت و کم مهارت که همه روزه از صبح تا شام در سراسر کشور سر چار راه ها (چوک ها) انتظار کار را می کشند و هر شام با شکم گرسنه و دستان خالی خجالت زده از

## روشنفکران و مدعیان روشنفکری در افغانستان

یما زیان

واژه گانی و با در نظر داشت اصول منطق همه آنانی را که حالت عادی داشته و توانایی آنرا داشته باشند تا با سائر افراد جامعه به گونه یی عادی و هنجارمند روابط و مناسباتی برقرار نمایند و حالت شاذ و پریشان و نا متعارف نداشته باشند، میتوان روشنفکر دانست؛ زیرا هیچ انسانی را که بتواند در جهان پیشرفته کنونی با سائر افراد نوع خود و سائر موجودات زنده رابطه اخلاقی و اجتماعی برقرار نماید و بتواند از وسائل پیشرفته زنده گی مدرن به منفعت خویش استفاده نماید منطقاً نمیتوان فاقد فکر و اندیشه و سرانجام "تاریک فکر" نامید و در نقطه مقابل "روشنفکر" قرار داد. مگر دیده میشود که برخی ها زنده گی و ظواهر آنرا به گونه یی گذرا و سطحی مینگرند و به پرداختن و رفتن به عمق و ژرفای آن علاقه و دلچسپی ندارند. و برخی دیگر از روال زنده گی عادی پا فراتر نهاده میخواهند چند و چون قضایا را بدانند، درست همینجاست که معنی اصطلاحی "روشنفکر" مطرح می شود و به کاربرد آن تداعی گر کسانی می گردد که با سواد و آموزش دیده اند و معمولاً به کارهای ذهنی و دانشمندان می پردازند.

کاربرد اصطلاح روشنفکر که امروزه اینهمه متعدد المعانی گشته و مفاهیم گوناگون و متعددی را آداء مینماید؛ بر میگردد به رویداد محکومیت آلفرد دریفوس و حمایت امیل زولا از وی که منجر به صدور حکم یک سال زندان برای امیل زولا و اقدام سه صد تن از فرهیخته گان فرانسه به برون دادن بیانیه یی در پشتیبانی از وی که به نام بیانیه روشنفکران شهرت یافته است.

ادامه در صفحه ۱۲

پیش از آنکه به بررسی و برشماری مواصفات و ویژه گی های روشنفکران پردازیم لازم به یاد آوری میدانم که منظور من از پرداختن به این مبحث به هیچ وجه دامن زدن به مشاجرات و مباحثات خشک و بی حاصل اکادمیک نبوده مراد و مرام اصلی ام را دستیابی به نتایج سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و اثر گذاری و لو اندک و ناچیز بر آنانی که در جامعه بلا زده و به انحطاط کشانیده شده افغانستان خویشتن را روشنفکر و نخبه و فرزانه و کارشناس و آگاه و تحلیل گر امور سیاسی و اجتماعی تعریف و نامگذاری مینمایند ولی در واقع جز پرداختن به روزمره گی های بیهوده، تاریک اندیشی، إشاعه جهل و خرافات و تحجر فکری و مداحی و نوحه سرایی و مدیحه گویی کار دیگری ندارند تشکیل میدهد.

در رابطه به این پرسش که، روشنفکران کیانند؟ نخستین و عام ترین پاسخی که میتوان ارائه نمود، این است که، ایشان در گام نخست انسان اند، انسان با تمام معنای کلمه، یعنی ایشان افرادی اند که در جامعه با انسانهای دیگر به گونه یی همانند یکجا زنده گی میکنند، فعالیت مینمایند، رنج و حظ میبرند، دوستی و دشمنی می ورزند، سود و زیان میبرند و با دهها سوخت و ساخت دیگر در گیراند و به هیچ صورت نمیتوان آنان را تافته های جدابافته و موجوداتی مریخی و معلق در هوا و خنثی و بی خاصیت تلقی و در خارج از چار چوب مناسبات و مراودات اجتماعی مورد بحث و بررسی قرار داد.

در قدم دوم و از نقطه نظر دلالت های زبانی و

همه بیش از پیش با چشم باز دیدیم که در جامعه طبقاتی مفهوم "وحدت ملی" به معنای بردن سهم پنجاه، پنجاه برای دو یا چند نفر در رأس قدرت است بقیه منافع اجتماعی و ملی و آحاد شهروندان به مفت هم برای این یک درصدی ها ارزش ندارد.

پس در چنین وضعیتی فعالان سوسیالیست کارگری و کارگران و دانش آموخته ها که از لحاظ قوه فکری و فزیک آمادۀ نقد مناسبات حاکم بر جامعه هستند، باید به همه این بیتفاوتی های دولت مافیایی و مذهبی نه بگویند و شورای بیکاران را در هماهنگی و همکاری نزدیک با کارگران شاغل و کارگران خدمات اجتماعی بی که در معرض اخراج اند سر و سامان بدهند و با پلاتفرم مشخص و واضح به نفع همه شهروندان با شعار یا کار یا بیمه بیکاری به جاده ها بریزند و در مرکز و همه ولایات دروازه های تمام نهادهای دولتی مثل وزارت کار و امور اجتماعی، کمیسیون اصلاحات اداری و خدمات ملکی، ریاست ارگانهای محلی و نمایندگی رئیس جمهور در امور اصلاحات اداری و حکومت داری خوب را ببندند و تا زمانی که شرط «یا کار یا بیمه بیکاری برای همه کسانی که آماده به کار اند» بدون تبعض جنسی، قومی، مذهبی و سمتی در جامعه تحقق نه پذیرد از پا نشینند و به مبارزه ادامه دهند و به همین گونه در امور دیگر نیز این حکومت گندیده و فاسد را به چالش کشند و به زیر بکشند؛ در غیر آن این فقر، بیکاری، اعتیاد، خشونت های خانواده گی، روسپیگری و تن فروشی، خود سوزی و خود کشی و تبعات دیگر این پدیده بر جامعه مثل اعدام های صحرائی، به آتش کشیدن زنان در انتظار عام و... هرچه بیشتر گسترش خواهد یافت و تا نهایت ما را همراهی خواهد کرد.

اغلب کسانی که پیرامون روشنفکران و جریانات روشنفکری مقالات و مباحثی از خود به جا گذاشته اند، به گفته خانم فروغ اسد پور، آنرا همچون مقوله یی دارای ارتباطات درونی با جامعه و نظم موجود مورد بحث قرار نداده اند. خانم فروغ در صفحات ۳۴ و ۳۵ کتاب وزین خویش که در ماه ژوئن ۲۰۱۴ تحت عنوان « روشنفکران و پروژه های هژمونیک - بانگامی به آرای هایک و نئولیبرالهای ایرانی » از جانب نشرات انترنتی پراکسس به نشر رسیده است می نویسد: « پرسشهایی که همیشه در ارتباط با یک مقوله یا یک مفهوم برای من اهمیت دارد از این دست است:

این مقوله از کجا ناشی میشود؟ سیر تاریخی آن چیست؟ به کجا روان است؟ چه رابطه یی با شیوه تولید سرمایه داری دارد و یا ساده تر بگویم چه رابطه یی با مرحله تاریخی معین نظام سرمایه داری دارد و در طول تحولات سرمایه داری دچار چه تغییراتی می شود؟ چه نقشی در این سیستم و مناسبات اجتماعی دارد؟ در جوامع مختلف چگونه باید بررسی شود؟... در کتابهایی که در این رابطه مرور کردم، بررسی زیادی پیرامون "روابط درونی" این مقوله با ساختارها و ساز و کارهای اصلی جامعه تاریخی سرمایه داری ندیدم... به هر روی، در راستای مطالعاتی که داشتم به تعریفها و بررسی های متنوع و جالبی بر خورد کردم، اما آنچه نظرم را جلب کرد، کاری بود که انتونیو گرامشی برای ایشان قائل شده است: "روشنفکران سازمان دهنده گان هژمونی یک طبقه هستند". نقش آنان "به هم پیوستن زیربنا و روبنا" است.

خانم فروغ می افزاید: «جمله های گرامشی بسیار مجرد و کلی هستند و برای شفاف شدن درک محتوایی آنها نیاز به پژوهشهای نظری و تاریخی است... دو جمله گرامشی که به آنها اشاره شد،

وضعیت کلی روشنفکر در جوامع معاصر را تشریح میکنند... برای من این دو جمله، خط راهنمایی شد تا مقوله روشنفکر را به طور عمیق تری مطالعه کرده و تلاش کنم تا آن را به سازو کارهای جامعه موجود پیوند دهم.»

با در نظر داشت اینکه روشنفکران با تمام طیفها و نحله هایشان معمولاً به کارهای ذهنی و آیدیلوژیک میپردازند و این امر مربوط به تقسیم کار در جامعه و نظام حاکم بر آن میباشد و در حال حاضر این جامعه و نظام حاکم بر آن را به جز کاپیتالیسم (سرمایه داری) چیز دیگری تشکیل نمی دهد، لذا بایستی مقوله روشنفکر را نیز در پیوند با تقسیم کار اجتماعی در جامعه بورژوازی و نظام سرمایه داری و در چارچوب ساختارهای طبقاتی و وضعیت ذهنی این جامعه بررسی نمایم.

قبل از همه باید به خاطر داشت که ما در افغانستان کنونی بایک جامعه جنگ زده و ناهنجار و نامتعارف رو به رو هستیم و این ناهنجاری و نامتعارف بودن را در پیکر همه لایه ها، اقشار و طبقات این جامعه به روشنی میتوان دید، لذا قشر روشنفکر این کشور نیز به هیچ وجه نمیتواند از این ویژه گیها برکنارمانده و با اصطلاح درغندی خیر به سر ببرد، نه تنها این بلکه این قشر حتی در کشورهای دیگر نیز بیشتر از اقشار اجتماعی دیگر قشر ناهمگون و نامتجانسی را تشکیل می دهد. زیرا با در نظر داشت خصلت اجتماعی خورده بورژوازی روشنفکران به وضوح دیده میشود که در میان این قشر، محافظه کارترین و رادیکالترین افراد یکجا و در پهلوی هم قرار دارند که متأسفانه در جامعه افغانستان نظر به هر جامعه دیگری دسته نخست اکثریت قاطع را و دسته دوم اقلیت بسیار ناچیز را تشکیل میدهند و اکثریت کسانی که خود را عالم و دانشمند و نویسنده و فرهیخته و نخبه وغیره پنداشته و خویشان را روشنفکر هم قلمداد مینمایند و در عین حال فیصدی اندکی از

افراد جامعه را تشکیل میدهند که متأسفانه نسبت نبود إحصائیه های دقیق نمیتوان این درصد را به گونه یی مشخص تذکر داد؛ باسوادهایی بیش نیستند و به هیچ صورتی نمیتوان ایشان را نه تنها روشنفکر به معنای واقعی و متداول آن دانست بلکه با در نظر داشت نوشته ها و استدلالها و موضع گیریهای کوتاه بینانه، خرافاتی و عقبگرایانه شان نمیتوان آنان را حتی عالم و دانشمند هم به حساب آورد.

ایشان باسوادهایی اند که تنها خواندن و نوشتن بلد اند و بس. که ایکاش این را هم بلد نبودند و باعث اینهمه سردرگمی و به بیراهه کشاندن نسل جوان و توده های ملیونی و در بند افتاده کشور نمی شدند. در این میان بهترین "صاحب نظران" و یا به زعم خودشان "بهترین روشنفکران" همانهایی اند که از امتیاز مجهز بودن با مفکوره ها و عقائد و باورهای عمیق و کارنامه های "درخشان" ملت گرایانه و میهن پرستانه برخوردار بوده و با چنگ و دندان به آن چسبیده اند و باتمام احساسات و عواطف خویش از آن به دفاع بر میخیزند و به گمان خودشان ژرف بینانه ترین و نغزترین و زیباترین و احساس برانگیزترین آثار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، هنری و ادبی خویش را در دفاع از به اصطلاح منافع ملی و در وصف میهن و میهنپرستان و وطن و طنداران و "قهرمانان ملی و پیشوایان مذهبی" و أمثالهم ابداع کرده و آنرا ماندگار و جاودانی قلمداد کرده اند و خوشحال اند از اینکه اربابان زرزور و تنی چند از شیادان و لاشخوران جامعه از ایشان ابراز رضایت و خوشنودی نموده و مدیحه سرایی های دلکک صفتانه آنان را با بذل و عطایی ناچیز و پیش پا افتاده یی پاسخ داده و بر سر و روی آنان دست نوازش می کشند.

در اینجا باید با تأکید خاطر نشان ساخت که حساب توده‌هایی که متأسفانه در فضای از خود بیگانه‌گی مطلق به سر می‌برند و ناآگاهانه و ساده‌دلانه به این دلقکها دلبسته و بالای آنان اعتماد مینمایند، کاملاً جداست.

پس در بهترین حالت و با تجسم و تصور بهترین قشر به اصطلاح روشنفکران و آگاهان و فرهیخته‌گان جامعه، تنها میتوان یک چنین قشری را در نظر مجسم نمود، ناگفته پیداست که برای اثبات زشتی‌ها و پلشتی‌ها و فریبکاریهای شیخ بنهفته در متن رویکردها و باورهای ناسیونالیستی و مذهبی راه دراز و پر از پیچ و خمی را باید پیمود زیرا این باورها و پندارها در طول تاریخ و به تدریج در ذهن و دماغ انسانهای ساده اندیش و سطحی‌نگر سرشته و نهادینه شده است و آنان ناخودآگاه و در اوج از خود بیگانه‌گی آنرا به مثابه ارزشها و افتخارات خویش پذیرفته‌اند و حاضر نیستند یک وجب هم از آن پافراتر نهاده درمورد ریشه‌های تاریخی و علل و اسباب پیدایش و گسترش آن و اهداف شوم و غیر انسانی‌یی که در ورای آن نهفته است فکر نمایند و به گونه‌یی خردمندانه آنرا به بررسی بگیرند. و زشت‌تر از آن اینکه هرگاه این آقایان "دانشمند و روشنفکر" ببینند که شخص دیگری در نقد این باورها حرفی بر زبان میراند، با صدها لعن و طعن و فحش و ناسزا که آپرومندانترین آن دشنام‌واژه‌هایی چون «وطنفروش» و «خائن ملی» و «جاسوس بیگانه» و «إهانت‌گر توده‌ها» و «مرتد و کافر بالله» است، وی را إهانت و تحقیر نموده و یک لحظه هم مجال نمیدهند تا او حرفش را تمام و مطلبش را تا آخر بیان نماید.

چنانکه گفته آمد، در حال حاضر اکثریت مطلق روشنفکران، دانشمند و تکنوکراتهای افغانستانی، آگاهانه و یا ناآگاهانه، در خدمت نظام پوشالی و دست‌نشانده و دست‌پرورده سرمایه‌داران و استثمارگران بین‌المللی به سردمداری ایالات

متحدۀ امریکا قرار داشته و در تبعیت از طرفندها رویکردهای مزورانه نئولیبرالیستی و آموزه‌های ارتجاعی و خرافاتی دینی و مذهبی خاضعانه تلاش می‌ورزند تا میان کار و سرمایه و فقر و غناء و ستمگر و ستمکش آشتی داده صاحبان مکت و جاه را غمخوار محرومان و دمساز بی‌نوایان قلمداد نمایند و اما غم‌انگیزتر و المناک‌تر از آن اینکه برخی از این "نخبگان فرهیخته" و "روشن‌فکران عالی‌مقام" با بی‌شرمی و ذلت‌پذیری تمام در برابر شخصیت‌های فرتوت و فسیل‌شده مذهبی قامت خم نموده در محضرعام و با ذلت تمام دستان آنان را می‌بوسند و برخی دیگر از این "نخبگان روشن ضمیر" در قالب دانشمند و متخصص علوم، در تلاش‌اند تا میان دانش و دین نیز همسویی و همگونی ابداع نموده و دین را باهمۀ دروغ‌ها و خرافات و افسانه‌پردازیهایش در جایگاه دانشهای تجربی مانند کیمیا، فزیک و بیولوژی قرار دهند؛ که این خود نمایانگر ژرفا و پهنای فاجعه‌یی بس عظیم در جامعه افغانی و سائر جوامع اسلام زده بوده و این آقایان کاری نمی‌کنند جز خوش خدمتی برای صاحبان زور و زر و خندیدن به ریش جامعه و به ویژه توده‌های ملیونی مردم و إهانت به همه دانشمندان و گنجینه‌های دانش بشر و تلاش مذبحخانه در جهت به بیراهه کشاندن دانش آموزان تازه‌کار و تأمین منافع آزمندانۀ اربابان و چپاولگران سرمایه‌دار و صاحب‌رسوخ.

این گروه از چیز فهم‌های نخبه‌را میتوان به دو دسته تقسیم کرد، دستۀ نخست کسانی را در بردارد که آگاهانه و هدفمند و عوام‌فریبانه این اعمال را انجام میدهند و عبارتند از دانشمندان و متخصصین علوم مثبت و تجربی و تکنوکرات‌ها و کارشناسان مسلکی شاغل در رده‌های بالایی و تصمیم‌گیرنده دولت و مؤسسات و نهادهای اجتماعی، اقتصادی، صنعتی، صحی، اکادمیک، امنیتی، قضایی، رسانه‌یی و تبلیغاتی وابسته به

دولتی که حفاظت از منافع طبقه حاکم بورژوازی و پاسداری از هژمونی و تسلط گسترده و نظام مند طبقه یاد شده بر کل جامعه را اساسی‌ترین وظیفه خویش میدانند. برخی از افراد به تأسی از گرایشهای غریزی انسان دوستانه و خیرخواهانه شان به یک سلسله کارها و فعالیت‌هایی به نفع طبقات پایینی جامعه نیز دست می‌یازند که به هیچ وجه کافی و بسنده نبوده و درد اصلی محرومین و بینویان را مداوانمی نماید.

و اما دستۀ دوم را آموزش دیده‌گان و دانشمندانی تشکیل میدهند که به گونه‌یی ناگزیر و یا هم‌نا آگاهانه و به تأسی از همزیستی در چنبره و تحت الشعاع سلطه و هژمونی نظام حاکم بر جامعه عملاً در خدمت ارزشها و تطبیق برنامه‌های متنوع و گوناگون دولت قرار داشته و چاره‌یی جز این ندارند که شرایط موجود را به مثابه واقعیت تحمیل شده بالایشان پذیرا گردند. در اینجا قابل یادآوری میدانم که در ادامه این مباحث و آنجا که روشنفکران ارگانیک و غیر ارگانیک و تعلقات طبقاتی و ارزشهایی مورد نظر آنان را مورد بررسی قرار میدهیم به تفصیل صحبت خواهیم کرد

و اما اینکه روشنفکر ارگانیک و خدمت‌گزار طبقات و اقشار محروم و فرودست جامعه کیست و چه کسی رامیتوان شامل این دسته دانست؛ باید با تأکید خاطر نشان نمود که تنها کسی را میتوان همچو روشنفکری دانست که از دانش، اندیشه و آگاهی راستین و واقعی برخوردار بوده فانوس خرد بر کف داشته و در میدان کار زار و نبرد علیه عقب‌گرایی خرافات جهل و نادانی فعالانه در ستیز و پیکار قرار داشته باشد. لذا هر خرافه‌پسند و عقب‌گرا و دین‌باور و ناسیونالیست و قبیله‌گرا و قوم‌

ادامه در صفحه ۱۴



**سازمان سوسیالیستهای**

**کارگری برای آزادی،**

**برابری و سوسیالیسم**

**مبارزه می کند، برای**

**تقویت صف آزادی خواهی**

**و برابری طلبی و برای**

**تحقق آرمان سوسیالیسم به**

**آن پیوندید!**

**از سایت های سازمان**

**سوسیالیستهای کارگری**

**افغانستان بازدید نموده و**

**آنها را به رفقا و دوستان**

**تان معرفی نمائید!**

[www.workersocialist.org](http://www.workersocialist.org)

<https://www.facebook.com/workersocialism>

[www.asrejadid.org](http://www.asrejadid.org)

فضای خرافه ستیزی را با عرب ستیزی های گستاخانه خویش مغشوش و سردرگم نموده اند، مانند زنده یاد شجاع الدین شفا و همفکرانش در ایران که قلم فرسایی های بسیاری کرده و کتاب های فراوانی به رشته تحریر در آورده اند و اینجانب یکی از معروف ترین آثار او را که همان کتاب (تولدی دیگر، ایران کهن در هزاره ای نو) میباشد، تحت عنوان (نکاتی چند پیرامون کتاب تولدی دیگر) به گونه یی فشرده به نقد کشیده ام که در سایت (عصر جدید) و برخی سایتهای دیگر به نشر سپرده شده است.

و اما در این سوی مرز با ایران عین همان درفش را آقای سلیمان راوش و برخی دیگر از همفکرانش بر افراشته و از ورای منبر آتشکده نوبهار بلخ به شیوه یی عرب ستیزانه و راسیست مثابانه و ظاهراً تحت نام روشنگری و خردگرایی، نسلهای امروز و فردای کشور را به یک برگشت قهقراپی چند هزارساله فرامی خوانند. چنانکه آقای راوش تا اکنون کتابها و مقالات متعددی در این راستا به رشته تحریر در آورده است که مهمترین آن کتابهای (هزار و چهارصد سال سیطره عرب بالای افغانستان) و (نام و ننگ - تولد دوباره خراسان کهن در هزاره نو) میباشد و من وعده میسپارم که در آینده نزدیک این دو اثر را به نقد و بررسی خواهم گرفت. باید یاد آور شد که این گروه از قلم به دستان بدترین اثر را در ذهن و دماغ نسل جدید به جا میگذارند زیرا نسل جوان اینان را به مثابه چراغ رهنما و خرافه ستیز و رادیکال تلقی مینمایند در حالیکه هرگز چنین نبوده و در بهترین حالت این آقایان "روشن ضمیر" در لفافه های زیبا و دلکشی چون خرد ورزی و حق گوئی و خرافه ستیزی، دارند نا آگاهانه خرافه میپورند و توهم می آفرینند.

پرست را و لو که در عبا و قبای فاخرو پر زرق و برق انسان دوستی و عدالت خواهی و افشاگری و راست گوئی و آشتی دهی میان دانش و دین و صدها نام و نشان و ترفندهای دیگر ظاهر گردد، هرگز نمیتوان روشنفکر و روشنگر و دانشمند واقعی و خردگرا خطاب نمود، که متاسفانه بسیاری از قلم به دستان، آگاهانه و یا ناآگاهانه، این خطای نابخشودنی را مرتکب شده عملاً به علم و دانش و در مجموع به بشریت و نسلهای آینده خیانت می ورزند. که این عمل ایشان مستوجب هرگونه نکوهش و تقییح است.

لذا تنها کسی را میتوان واقعاً روشنفکر می مردمی و هدفمند به حساب آورد که بتواند نقش خویش را به مثابه روشنفکر ارگانیک و انداموار طبقات پایینی و فرودست جامعه اداء و علیه هژمونی و سلطه طبقه حاکم سرمایه دار و در راستای ایجاد افقها و زمینه های لازم برای برقراری نخستین پایه های حاکمیت و هژمونی فرودستان و محرومان کنونی کار و پیکار نماید و به تعبیری دیگر در مقابله با بهره گشی و ستمگری و تاریک فکری و جزم اندیشی و خرافات، در همه جهات و به گونه یی همه جانبه به ترسیم خطوطی روشن، مستقیم و متقاطع پردازد که خرافات را قطع واز بالای آن عبور نموده به سوی افقهای تازه و نوین راه گشایی نماید نه خطوطی نا روشن و موازی با تاریک اندیشی و مماشاتی ذلت بار با آن و نه خطوطی منحنی که با آن به گرد محور خود چرخیده و در مباحثات اکادمیک و به اصطلاح روشنفکرانه مشغول و سرگرم بماند. آری! او باید ناآگاهان را از تاریکی به روشنی هدایت کند نه اینکه از یک تاریکی به تاریکی یی دیگر و از خرافاتی سطحی و بدوی به خرافاتی عمیق تر و گسترده تر و به اصطلاح فلسفی تر و معنوی تر و راه گم کننده تر، کاری که بسیاری از به اصطلاح روشنگران خردگرا و رادیکال ایرانی و افغانی آگاهانه و یا ناآگاهانه مشغول آند و

## مطالبی از صفحه فیسبوک "جوانان سوسیالیست"



لائیک نداشت. اما اینکه رژیم خلقی آدم ریش دار را به زندان می افکند و یا کسی از ترس آن رژیم مستبد مناسک مذهبی خود را انجام داده نمیتوانست، ریشه اش در خواست ها و برنامه های رفرمیستی لائیک آن رژیم نهفته نبوده و اساساً ناشی میشد از استبداد سیاسی یی که رژیم خلقی بر همه گروه های مذهبی و سیاسی راستی و چپی تحمیل می نمود. ما بارها و به کرات اعلام کرده ایم که اگر این سه فرمان را آن رژیم میتوانست با تشریک مساعی مردم و اشتراک آگاهانه و مستقیم تمام اقشار سیاسی و زحمتکش جامعه و با تهیه امکانات مادی و مالی تحقق می بخشید به چنان سرنوشتی که مواجه شد حداقل گرفتار نمی آمد و عملاً از پشتیبانی مردمی برخوردار می گردید. زیرا مردم افغانستان نیز اساساً خواستار رفرفرم های مترقی و تجددخواهانه بودند و حتی در زمان کنونی نیز که ارتجاع اسلامی یک پای رژیم ارتجاعی فعلی را تشکیل میدهد، با تمام وجود خود تجدد خواهی و متمدن زیستن یکی از مطالبه های اصلی مردم است. اما در آنطرف، تجارب جنگ های دهه هفتاد تاجیکستان به مردم آن کشور یاد داد که تسلط ارتجاع اسلامی در آنجا محال است. به چند دلیل:

۱- این کشور طی ۷۰ سال توسط مسکو و اتحاد شوروی رهبری شد و زمینه های تاریخی نفوذ و عروج مذهب سیاسی در آنجا سد گردید.

۲- این کشور بعد از فروپاشی شوروی نیز به ده ها مناسبت اقتصادی، اجتماعی، نظامی و سیاسی امروزه نیز با میراث دار شوروی "روسیه" روابط ناگسستی دارد. ادامه در صفحه ۱۶

نفوذ افراطیت مذهبی بلند میکند که بخش های معین جامعه نیز با آن موافق و گروه های سیاسی مسلمان با آن مخالف اند. اما در این زمینه برای ما تبصره روزنامه هشت صبح کابل که یکی از رسانه های پُر تیراژ افغانستان است جالب است که این اقدامات در تاجیکستان را با فرمان های تره کی اولین حاکم حزب دموکراتیک خلق همسان می بیند و دست به نصیحت تاجیکستان میزند. هشت صبح اعتقاد دارد که این فرامین لائیک خلاف باور های مذهبی مردم تاجیکستان است و همان سانیکه بار دوش تره کی در افغانستان شد و باعث ظهور افراطیت مذهبی گردید در تاجیکستان نیز چنین خواهد شد.



به نظر ما اولاً که اقدامات رژیم تره کی و امین لائیک نبود. مثلاً فرمان شماره شش آنها که در برگزیده لغو دیون دهاقین بود هیچ بار لائیک نداشت. یا فرمان شماره هفت آن حاکمیت در مورد زنان اگر تعیین مهریه برای زنان در آن مشخص شده بود رسماً تأکید شده بود که سه صد درهم شرعی باشد. یا فرمان شماره هشت که سیستم اراضی را اصلاح میکرد و سلطه زمینداران را ساقط می نمود به صورت خاص محتوای

## در نقد خبر روزنامه "هشت صبح" به فرامین امام علی رحمان رئیس جمهور تاجیکستان

در گزارش ها آمده است که رئیس جمهور رحمان و پارلمان آن کشور از چندی به این طرف دست به یک سلسله اقدامات لائیک زده اند تا جلو رشد رو به افزایش اسلام گرایی در تاجیکستان را بگیرند. زیرا قرار معلوم از همان سالهای ۷۰ الی اکنون شبکه های ارتجاع اسلامی و در رأس القاعده و داعش و طالبان به نحوی در تلاش اند تا براساس تحقق استراتژی تروریسم اسلامی در آسیای میانه تاجیکستان را که هم با افغانستان و نیز ایران مرز طویل مشترک دارد در رأس برنامه داشته و از آنجا سربازگیری کنند.

این اقدامات یاد شده شامل موارد زیرین میگردد:

- آزاد گذاشتن اطفال و نوجوانان الی سن ۱۸ ساله گی و جلوگیری از کشاندن جبری آنها توسط خانواده به مساجد و مدارس دینی.

- جلوگیری از اِشاعه بنیادگرایی مذهبی چه اسلامی و چه مسیحی.

- ممنوعیت حجاب بر کودکان و دختران مکاتب و برعکس استفاده از یونیفورم یکدست برای همه شاگردان مکاتب.

- ترویج پوشش سنتی تاجیکی در برابر استفاده از لباس عربی و حجاب اسلامی.

بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و نبرد تروریستهای دولتی سرمایه داری با تروریسم اسلامی تاجیکستان بعد از فرانسه دومین کشوریست که گامهایی برای جلوگیری از

۳- مردم این کشور لذت تسلط ارتجاع اسلامی را هم در زمان جنگ‌های دهه ۷۰ در تاجیکستان و نیز هنگام مهاجر شدن در افغانستان در شمال کشور دیده اند و لمس کرده اند.

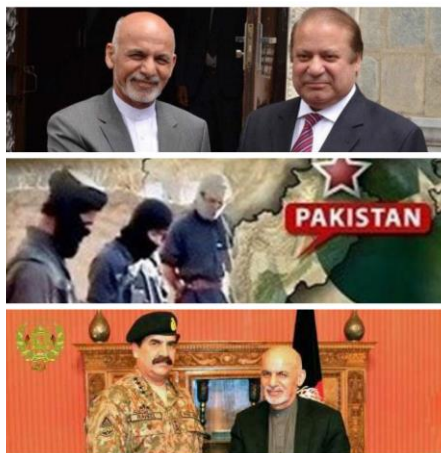
۴- طی جنگ‌های داخلی تاجیکستان که توسط اسلامیت‌ها رهبری می‌شد بیش از ۷ میلیارد دلار به زیربناها و منابع تولیدی آن کشور صدمه وارد شد که مردم آن کشور آنرا هرگز فراموش نمی‌کنند. اما مهمترین عرصه تبلیغات رسانه‌های بورژوازی منجمله "هشت صبح" این است که همیشه خواست چندتا گروه و احزاب افراطی اسلامی را که می‌خواهند جامعه را به قهقرای ضدیت با تمدن و آزادی‌خواهی سوق دهند به جای خواست عامه مردم می‌نشانند و اسلام‌هراسی می‌کنند و بدین ترتیب خودشان به یک رکن محافظه کار و ارتجاعی علیه آزادی‌خواهی مبدل می‌گردند.

## سفر نواز شریف صدراعظم دوام سیاست فریبکارانه پاکستان در افغانستان

اشرف غنی با تمامیت‌خواهی‌های فردی اینکه داشت تلاش کرد با گرنش نشان دادن بیشتر در سیاست خارجی به دوری از هند، جو اعتماد سازی با پاکستان را به فاز جدید مثبت به قول خودش، بکشاند و در این عرصه قدم‌های نیز برداشت در حالیکه این خواست و چرخش نسبت به پاکستان از ضعف یک سیاست ناکام ناشی می‌شد تا از یک نگرش عمیق ومدبرانه. زیرا اختلاف پاکستان با افغانستان از یک سنت سیاسی تاریخی "دوست دشمن ما، دشمن ماست" برخاسته

است و شخص نواز شریف رهبر کنونی پاکستان بقول اعتراف خودش یکی از کسانیست که تار و مار ساختن قوای مسلح بجا مانده از حاکمیت چپ پرو شوروی را علنا و اشکارا یکی از کارنامه‌های افتخار آفرین خود میدانند. در آزمون پاکستان، افغانستان را با چنین تضعیفی به صوب نابودی کامل سوق داد و مناسبات و مظاهر نظام قرون وسطائی را که طالبان نماینده آن باشد، مسلط ساخت و به این ترتیب پاکستان عملاً تصمیم گیرنده و همه کاره افغانستان گردید. و با یک چنین نگاهی احزاب عمده آنجا مانند حزب مردم و مسلم لیگ در گذشته و حالا نیز با استراتژی‌ای یکپارچه دارند یک افغانستان مسلمان، گوش بفرمان و به همین مسوول یک جنگ نیابتی با هندوستان می‌خواهند.

هدفی که یکبار آنرا با ایجاد حکومت مجاهدین و بعداً امارت طالبان بدست آورد.



حالا نیز سیاست تبدیل طالبان به داعش و دادن چراغ سبز واهی مذاکرات طالبان، همه اش در راستای همان سیاست فریبکارانه قرار دارد. ذهنیت سازی دشمنانه میان مردم پاکستان علیه افغانستان بخش اساسی سیاست دستگاه نظامی پاکستان و هر دو حزب مردم و مسلم لیگ فضای بی‌اعتمادی سیاسی میان افغانستان و پاکستان را زیر تأثیر داشته است.

به نظر ما تا که در کشور پاکستان سوسیالیست‌ها و آزادی‌خواهان واقعی بقدرت نرسند و دست نظامیان و راستگرایان را از تصمیم‌گیری بصورت قطع ساقط ناسازند، پاشنه سیاست‌های فریبکارانه نظامیان و ارتجاع اسلامی پاکستان به همین روال خواهد چرخید.

## مواد مخدر و اعتیاد از مردم قربانی می‌گیرد

نه سه نفر، نه سی نفر، نه سه صد نه سه صد هزار بلکه سه میلیون افغان معتاد به مواد مخدر تحفه حاکمیت‌های ارتجاعی کنونی افغانستان برای جامعه! یعنی ده در صد از سی میلیون نفر شهروند.

گریز انسانها از جامعه و پناه بردن به مواد مخدر برای تسکین موقت روحی از یک زنده‌گی فلاکت‌بار و غیر انسانی در افغانستان به نورم مبدل گشته است. از تروریسم اسلامی طالب گرفته تا سران و قوماندانان جهادی شبکه وسیعی از اداره کننده گان و مافیای مواد مخدره در افغانستان این نظم جدید را نمایندگی میکنند. اینها طیف با نفوذ سیاسی، قومی و مذهبی‌یی هستند که با گذشت هر سال چرخ تولید، فروش، توزیع مواد مخدر را موفقانه میچرخانند و کسب و کارشان در رونق است، و با دست باز در قدرت و خارج از کنترل اند و بخش کلان اقتصاد مافیایی در افغانستان را سازمان می‌دهند.

گزارش‌های خودشان می‌گویند که از این سه میلیون معتاد یک میلیون تن کودکان معتاد به مواد مخدر داریم. چنین است مواظبت و توجه قدرت-ها سیاسی ارتجاعی از جوانان جامعه و بخصوص طبقات محروم زحمتکش. این در حالیکه برعکس فرزندان و نورچشمی‌های همین دولت ادامه در صفحه ۱۷



ارتجاعی غنی و عبدالله و سایر اراکین آنها در خارج از افغانستان در مکاتب و دانشگاه های معتبر جهانی مشغول تحصیل اند و هرلحظه زندگی شان در ناز و نعمت و مواظبت است.

این محصولات سیاست های ضدبشری در افغانستان ملیون ها جوان با انرژی را که ظرفیت متعدد تولیدی و ایجادگری دارند را با بیکاری و بی روزگاری در شهرها و دهات افغانستان به نیروی عاطل و بیکاره تبدیل نموده است. ظهور و عروج پدیده اعتیاد مستقیماً به دولت های فاسد و مافیایی پیوند ناگسستنی دارد.

بیکاری و عدم ظرفیت سازی و جذب نیروی کار و بالتبع آن زندگی در فقر و ناامیدی و نرسیدن به خواست های حداقلی یک زنده گی انسانی از جمله عواملیست که بخش های وسیعی از جامعه آنطوری که در بالا به آن اشاره شد را راهی ترک جامعه و مرگ تدریجی می نماید. باید این ساختار سیاسی مریض را هرچه بیشتر افشا کرد و طرح های جدید و بالنده تشکل از آزادی خواهان و مبارزین را علیه آن سازمان داد. راه سومی وجود ندارد.

## امان از دست این چپ افغانی و شهید خطاب کردن به جانباختگان شان

در آیه ۱۶۰ سوره آل عمران آمده است: "وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند".

در قران و احادیث شهید به کسی گفته میشود که در راه خدا و بدون تعلق مادی به این دنیا کشته

میشود و وی به اساس تذکر قران نمرده بلکه زنده میباشد. در قران مشخصاً سی مرتبه از چنین کشته های "فی سبیل الله" یاد شده است. اما این چپ قدیم افغانی و ایرانی از بس که خواستند سوسیالیسم خود ساخته شان را رنگ اسلامی دهند در همه موارد برای کشته شده های شان از همین کلمه مذهبی شهید استفاده کرده و میکنند.

در افغانستان شهید داکتر نجیب الله، شهید حفیظ الله امین، شهید تره کی، شهید مینا، شهید کلکانی، شهید داکتر فیض و رفقای!! شهیدما، شهیدان گلگون کفن، تپه شهداء، شهید جاودان، رفیق شهید، شهیدان خلق، شهیدان پرچم، شهیدان مائویست و غیره چنین ألقاب مذهبی همیشه نقش کارنامه های جانباختگان این طیف چپ است که دقیقاً در جانب مقابل مجاهدین مسلمان نیز که حق شان است نیز از همین ألقاب کار میگیرند چون شهید ربانی شهید مسعود شهید فلانی و فلانی.

بنظر ما نزد این طیف چپ های افغانی استفاده از چنین القاب مذهبی دقیقاً از همان هویت ملی، مذهبی، خلقی، شرقی، پوپولیستی، دموکرات متمایل به چپ آنها معنی پیدا میکند. راه ایکه آنها یکبار و به غلط و با هزاران عیب پیمودند و ثمرات و صدماتش را هم خود و هم مردم افغانستان و هم اندیشه سوسیالیستی در این کشور مشاهده کردند. حال یکی نیست که از میان اینها به اینها توضیح دهد که دیگر بس است. به امید تجدید نظر آنها حداقل در همین یک باب!!

## دوتا از کشفیات جدید چپ قدیم!!

دوتا از کشفیات جدید چپ قدیم!! راستی که اینها بلا هستند. راؤول کاسترو در دیدار با پاپ به دو کشف عظیم دست یافت!!

۱- او گفت "این دیدار چنان تاثیری براو گذاشته که ممکن است در آینده به دینی که در آن متولد شده بازگردد".

۲- او گفت: "اگر پاپ همین منش را پی گیرد، من عبادت را از سر میگیرم و دوباره به کلیسا برمیگردم".

به نظر ما این دو تا کشفیات چپ های قدیم دوتا نتیجه گیری متناقض را نیز در خود نهفته دارد.

اول: اینکه شاید پاپ نیز به جرگه رهبران "ضد امپریالیست" یکجا شده باشد، مانند احمدی نژاد و صدام حسین و قزافی و کیم جونگ ایل، که راؤول میخواهد او با این تاکتیک! در جمله چنین رهبرانی در صف کند و دوم: یا اینکه راؤول کاسترو تشخیص داده که مسیحیت را میتوان مانند اسلام خمینی بحیث نیروی ضد امپریالیست استخدام کرد. هم چنانیکه قبل ها کاسترو و چاووز نیز بر خمینی و احمدی نژاد حساب باز کرده بودند و یکدیگر را برادر میخواندند.

ولی واقعیت ها اما بیان دیگری دارند و آن اینکه اساساً گویا پاپ در نزدیکی کاستروها به امپریالیسم امریکا نقش اولی بازی نموده و این نقش را آنقدر جذاب و قشنگ و اثرگذار اجرا نموده که حتی این برادران را از تفکر ماتریالیستی بیرون آورده و بسوی خدا و پیامبر مسیحی اش بشارت داده و رهنمون گردانیده.

چپ های قدیم! این افتخارات جدید نیز تبریک تان باد!! دست و استین بالا بزیند تا دیر نشده آن قله های باقی مانده آشتی الیهیات مترقی و سوسیالیسم را، فتح نمائید.

## دوستی آی اس آی بلاخره رسمی شد

اما نزد ما سوسیالیست‌ها این همکاری‌های رسمی طرف افغانی با آی اس آی به چه معناست:

- به نظر ما سوسیالیست‌ها ارتجاع افغانی با این کار خود دست ارتجاع پاکستانی را رسماً فشرده و به گله‌گزاری‌هایی که با آن داشت پایان داد. طرف افغانی با این اقدام خود خواست تا بعد از این افغان‌ها آی اس آی را به مثابه دشمن اساسی آرامش مردم افغانستان تعریف نکنند و به حیث خصم آزادی و شگوفایی در افغانستان نشانند.

- این تایید رسمی دوستی طرف افغانی با آی اس آی تحقق استراتژی امریکایی، انگلیسی است که در راستای هدف ارتجاعی تر یک کاسه ساختن منافع مرتجعین افغانستان و پاکستان به کار گرفته میشود، زیرا هر دو کشور در فاز جدید سیاسی، طالبان را نیروی سیاسی میخوانند و قرار است آنها را شریک حکومت آینده افغانستان سازند.

طی ده‌ها سال سوسیالیست‌ها و تمام طیف‌های چپ و آزادی خواهان در افغانستان، نیروهای ارتجاعی در افغانستان را که شامل طیف‌های مجاهدین، طالبان، گروه‌های کوچک و شخصیت‌های انفرادی پُرو غرب که به اشکال گوناگون با شبکه‌های سرمایه‌داری در پیوند‌های گوناگون بودند، پیوسته افشا میکردند، که این‌ها عاملان و خدمت‌گاران یک افغانستان ویران شده طی سه دهه اند. که دستگاه استخبارات پاکستان به نحوی هر کدام آنها را هدایت میکند، برای آنها پول و امکانات میدهد تا افغانستان را در تمام عرصه‌ها منزوی و در حقیقت مانند کشور فاقد استقلال و ناتوان در دستان خود نگهدارد.

اما گوش‌های خیلی‌ها سنگینی میکرد و باورشان نمی‌آمد. اما اکنون تایید دوستی با آی اس آی سازمان استخبارات نظامی توسط افغانستان حتی همان کراهی سیاسی را نیز به عکس‌العمل‌های نفرینی واداشت و موجی از تنفر و انزجار را در افغانستان علیه دولت اشرف‌غنی و عبدالله به راه انداخته است.

## امریکا برای دادن اطلاعات در مورد چهار رهبر داعش جایزه تعیین کرد

بیش از چهل سال است که سرمایه‌داری غرب در رأس آنها چه انگلیسی‌ها و چه امریکایی‌ها برای سیاسی ساختن اسلام بحیث متحد استراتژیک خود در جنگ علیه چپ و کمونیسم، سرمایه‌گذاری می‌کنند و هر دم بلاهای نظیر مجاهدین، طالبان، داعش، القاعده و غیره را تولید و به جان ترقی و تمدن و انسانیت می‌اندازند. واقعیت‌های زمان ما به اثبات رسانده که این سیاست یکی از پلیدترین شیوه‌های رسیدن به هدف از جانب نظام سرمایه‌داریست. این شیوه فوق‌ارتجاعی در رسیدن بقدرت در میان انسان‌های جهان کنونی موجی از نفرت و انزجار برضد ماهیت ادعاهای "دموکراسی" و "حقوق بشر غربی" و سودجویی را به میان آورده است.

اما از جانب دیگرگویا برای مهار ساختن این نفرت‌ها و تقلیل انزجار مردم از سیاست‌های سرمایه‌داری و عروج پله‌های جنایت و انسان‌کشی، برای قتل‌عدۀ از این دوستان و متحدین دیروزه یعنی لیدران تروریست اسلامی، یا اطلاع‌رسانی در مورد آنها جایزه‌های میلیونی تعیین می‌کند. درحالی‌که تمام رهبران طالب به شمول ملا عمر از سال‌های متمادی در کوئته پاکستان تشریف دارند و همه‌شان در به اصطلاح لیست سیاه این جنابان امپریالیست نیز شامل‌اند. این‌ها درحالی‌که تروریست‌اند و هرروز در شهر و ده آدم می‌کشند اما بجای سرکوب و دستگیری برای شان زمینه‌سازی میشود تا یک پای و شریک در سیاست و آینده سیاسی افغانستان باشند. درحالی‌که در دنیای واقعی این دسته به اصطلاح رهبران طالب حتی توانایی رهبری و اداره یک مسجد و مدرسه را نیز ندارند. چنین است دو رُخ سیاست ضد انسانی سرمایه‌داری غرب در چابیدن و تحمیق انسانها.



برابر پاکستان است. البته در این زمینه به صورت برجسته می‌توان موارد زیرین را برشمرد:

۱- دوری از دوستی‌سنتی با هندوستان که خواست اول پاکستان است و این مسأله همیشه کلید ادامه روابط پاکستان با افغانستان تعریف گردیده است.

۲- انصراف قطعی و کامل پشتیبانی سنتی حاکمیت های افغانی از مبارزین آزادی‌خواه پشتونستان و بلوچستان و مزید بر آن به رسمیت شناختن خط مرزی دیورند به مثابه ادعا یا مشکل تاریخی دولتهای افغانی.

۳- بدین ترتیب مهیا ساختن امکانات برای تحقق نسبی همان استراتژی پاکستان در افغانستان که نظامیان پاکستان طی این چهار دهه مداخله در افغانستان آرزوی رسیدن به آنرا داشتند و حق خود نیز می‌پندارند.

حال اینکه اشرف غنی هرگز در جایگاه پُر صلابت داوود نیست و اصلاً چیزی متعارفی مانند دولت یکدست در افغانستان وجود ندارد، اینکه چرخش احتمالی این مناسبات در واقعیت زنده‌گی سیاسی برنامه‌ها و خیالات اشرف غنی را محقق خواهد ساخت بحثی است که امروزه همه را در افغانستان به خود مشغول و نگران ساخته است.

خدمت چنین یک استراتژی امریکایی عمل میکند.

روی کرد خارجی اشرف غنی در نزدیک شدن بیشتر با عربستان و کشورهای مرتجع خلیج، تأیید و پشتیبانی از حمله عربستان به یمن، تحکیم روابط با پاکستان، تطهیر طالبان از تروریستان به اپوزیسیون سیاسی و کرنش بیشتر به آنها، جدا سازی ماهوی طالبان از داعش و زیر این جدا سازی‌ها داعش را مسؤول کشتارهای اخیر معرفی کردن و طالب را متمایز قرار دادن و غیره همه گرایش های جدید سیاسی ایست که در راستای زمینه چینی برای هم‌چو تفاهمی به کار گرفته شده است و این دقیقاً همان سیاستی است که داوود خان در اواخر رژیمش به نمایش گذاشت و مشی کاملاً راست‌گرایانه را در همکاری با همین نیروهای جهانی و منطقه در پیش گرفت و خواست تا خود را از وابسته‌گی و نفوذ شوروی وقت کلاً رها سازد.

گرچه معلوم نیست که اگر شوروی‌ها به کمک حزب دموکراتیک خلق به تغییر وضعیت متوسل نمی‌شدند و دولت داوود دوام می‌آورد، چه میشد ولی این اقدام داوود خود گامی بود در راستای یک سنت شکنی ساختار سیاسی افغانستان در تعریف روابطش با همسایه‌گان.

اینکه آنچه مردم افغانستان طی تاریخ تولد پاکستان از حکومت های آن کشور دیده‌اند همیشه سیاست یک دست استخبارات پاکستان در مسیر ناتوان نگه‌داشتن افغانستان و ایجاد ستون سیاسی پاکستان محور از ترکیب ارتجاع اسلامی و جاسوسان دو پهلو در افغانستان بوده که نمونه بارز آنها جنبش اسلامی طالبان، حزب اسلامی حکمتیار و شبکه حقانی است که ثمراتش را نیز چشیده‌اند. اما یکی از محصولات این تفاهم نامه با آی اس آی توسط اشرف غنی در درازمدت متوجه تغییر صد در صدی روابط افغانستان در

- این تفاهم برای ناسیونالیسم پاکستانی یک پیروزی بزرگی را رقم زد و آن دستگاه مخوف را که بیش از سی سال در انهدام همسایه از هیچ نوع عرق ریزی دریغ نورزیده خوشنام و کامیاب و مبتکر معرفی کرد.

- همچنان چنین امری یک برنامه و خواست ناتو و غرب بود و است تا پاکستان به بیشترین منافعش در افغانستان دست یابد زیرا داشتن یک پاکستان نیرومند مانند اسرائیل برای امریکا و غرب در جنوب غرب آسیا خیلی‌ها ارزشمند و مهم است.

- و در اخیر اینکه برای ما سوسیالیست‌ها چرا این تفاهم با استخبارات پاکستانی تعجب آور نیست؟ زیرا محافل استخبارات پاکستان قبلاً و طی ده سال در تار و پود معاملات و معادلات سیاسی آشکار و پنهان طرف افغانستان با توان و امکانات فراوان تأثیر و حضور داشتند و بر چرخ سیاست های ارتجاعی افغانی توسط عمال خود نظارت میکردند و حالا هدف از این تفاهم رسمی آن است تا این تاثیرات را علنی تر سازند و شفاف تر عرض وجود کنند.

## در مورد تفاهم نامه کابل با آی اس آی پاکستان

اینکه ماهیت ارتجاع پاکستانی و افغانستانی با هم یکی است در آن هیچ شکی نیست. به نظر ما فقط شکل این مرتجعین در لباس پوشیدن های شان از همدیگر متفاوت است، مثلاً یکی مانند غنی اکثراً در لباس محلی با پتکی و تسبیح ظاهر میشود و طرف پاکستانی با لباس هندی. از لحاظ طبقاتی هردو حاکمیت منافع بورژوازی را نمایندگی میکنند، به این شرح که هردو وابسته به سرمایه داری جهانی اند و سی آی ای روی کردهای هردو دستگاه دولتی را چه در کابل و چه در اسلام آباد مشخص می‌سازد. لذا این تفاهم اخیر نیز در



## دختر شورشی

زیرا تنها بانوی اصیل،  
دختر شورشی است.  
او دختر شورشی است، دختر شورشی.  
برای طبقه کارگر او مرواریدی است گرانبها،  
او برای پسر شورشی رزمنده  
شجاعت، افتخار و شادی می آورد  
البته ما چنین دخترانی داشته ایم  
اما در اتحادیه "کارگران صنعتی جهان"  
بیشتر و بیشترشان را می خواهیم  
افتخار آمیز است جنگیدن برای آزادی  
همگام با یک دختر شورشی  
او دختر شورشی است، دختر شورشی.  
برای طبقه کارگر او مرواریدی است گرانبها،  
او برای پسر شورشی رزمنده  
شجاعت، افتخار و شادی می آورد  
البته ما چنین دخترانی داشته ایم  
اما در اتحادیه "کارگران صنعتی جهان"  
بیشتر و بیشترشان را می خواهیم  
افتخار آمیز است جنگیدن برای آزادی  
همگام با یک دختر شورشی  
افتخار آمیز است جنگیدن برای آزادی  
همگام با یک دختر شورشی



## گزارش کوتاهی از مراسم مشترک روز جهانی کارگر، سازمان سوسیالیست- های کارگری افغانستان و کانون سوسیالیست های کارگری

اوضاع بحرانی و وضعیت فلاکت بار اقتصادی  
عاید اکثریت شهروندان شده و راهی جز مبارزه  
برای کارگران و زحمتکشان باقی نمانده است. در  
مورد اوضاع سیاسی در ایران و افغانستان، نقش  
مذهب و ناسیونالیسم، وضعیت منطقه، نقش  
امپریالیسم و دولت های موجود اشاره شد.  
سازماندهی اجتماعی کارگران میتواند به شکل  
سراسری و در همراهی با متحدین خود، آلترناتیو  
دیگری در مقابل سیستم حاکم که در عمل نشان  
داده است که طبیعت اش استوار بر فردیت و  
مالکیت خصوصی، کسب سود و ارزش اضافه از  
خرید ارزان نیروی کار است. متشکل شدن و  
متحد شدن کارگران و طبقه کارگر لازمه تغییر  
شرایط غیر قابل تحمل کنونی است.

جلسه با شرکت فعال حاضرین در بحث آزادانه  
سوالات و مباحث در جمع طرح گردید و مباحث  
ارزنده ای در مورد نقش کارگران سوسیالیست و  
پیوند بیشتر جمع ها و تشکل های کارگری برای  
فعالیت های عملی بیشتر، پیشتیبانی فعال از  
اعتصابات و اعتراضات، کارگران، معلمان و  
دیگر نیروهای اجتماعی مترقی، و تاکید فراوان بر  
سازماندهی در محل های کار و زیست  
زحمتکشان صورت گرفت. با توجه به راهپیمائی  
فاشیستی جمهوری اسلامی در روز کارگر،  
ضروری است که یاری رسانده شود تا کارگران  
و زحمتکشان افغانستانی و دیگر شهروندان  
متشکل شده و سازماندهی شوند سندیکاها و  
کمیته های کارگری لازم است که فعالانه علیه  
طرح های فاشیستی جمهوری اسلامی مبارزه کنند.  
در مراسم چند شعر کارگری و موزیک نیز اجر  
گردید و برنامه با سرود انترناسیونال به پایان رسید.

روز شنبه ۲ ماه مه گرامی داشت روز جهانی  
کارگر همراه با سخنرانی، بحث آزاد، شعر و  
موزیک از طرف سازمان سوسیالیست های  
کارگری افغانستان و کانون سوسیالیست های  
کارگری ایران برگزار شد.

مراسم با تبریک روز جهانی کارگر و خوش  
آمد و سپس با سرود انترناسیونال آغاز به کار  
کرد. دوتن از رفقا سخنرانی کردند،  
سخنرانی ها با محکوم کردن فاشیسم دولتی  
جمهوری اسلامی و سازماندهی تفرقه، بین  
طبقه کارگر در گردهمایی دولتی روز کارگر،  
شروع گردید.

بحث ها حول و حوش همبسته گی و اتحاد که  
محتوای اصلی روز جهانی کارگر است و  
منافع مشترک طبقه کارگر در سطح جهانی،  
همچنان که دولت ها و طبقه سرمایه در پایه دار  
ماندن و حفظ منافع هم دیگر متحد و یکپارچه  
عمل و سازماندهی میکنند، که نتیجه آن  
حاکم بودن دمکراسی و دیکتاتوری  
بورژوازی است لازمه اش این است که طبقه  
کارگر هم در همه سطوح به طور متحد و  
سازمان یافته عمل کند. تغییر و تحولات در  
اوضاع جنبش کارگری جهانی و اعتراضات  
میلیونی مردم و زحمت کشان در مقابل طرح و  
برنامه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی  
دولت ها در جریان است، در رابطه با میزان  
پیشروی ها، نواقص و کمبودها و سختی ها  
بحث گردید.

اختلاف طبقاتی عظیم تر و عریان تر شده، فقر،  
بیکاری و بی خانمانی بی داد میکند. مبارزه  
برای تامین معیشت همگانی، ضروری است،

# داعش، طالبان و اسلام در افغانستان

ر. بریالی

آنچه کاملاً واضح است اینست که داعش نزد همه افکار عمومی جوامع غربی و شرقی به حیث یک تشکل تروریستی خشن اسلامی معروف است. این تعریف تروریست بودن داعش در میان لایه های اسلامی بیشتر یک تعبیر و توصیف "نامسلمان بودن" این جریان را حمل می کند و بر همین اساس و به گونه یی آگاهانه دولت ها و گروه های سیاسی اسلامی بر آنها گروه تکفیری اسم گذاشته اند و تلاش شده تا آنها را غیراسلامی وانمود سازند. زیرا اعمالی که داعش انجام میدهد مانند سربردن ها، فروش زنان و کنیز نگهداشتن آنها، زنده در آتش سوزاندن ها و غیره را در عصر کنونی همه انسان ها شدیداً ضد بشری دانسته و در تعارض می بینند و بناءً اگر آنها را مسلمانان واقعی بدانند در جهت فرار از اسلام و دین واقعی چنان رخنه ایجاد خواهد شد که نتایج اش بستن در دین و مذهب خواهد بود.

به همین منظور است که گروه ها، افراد و روشنفکران زیادی مشغول اند تا برای نجات اسلام و جلوگیری از خطر رسوایی بیشتر اعمال صدر اسلامی یی که داعش آنرا به حیث اصول واقعی اسلام انجام میدهد، داعش را تنها گروه تروریستی بنامند و رابطه اش با امریکا را به جست و جو بگیرند. در اینکه داعش با امریکا در ارتباط بود هیچ شک نیست ولی سوال میشود که کدام گروه های

اسلامی از حزب اسلامی حکمتیار گرفته تا ربانی و صبغت الله و غیره با امریکا و دم و دستگاه های استخباراتی آنها رابطه نداشتند و کرور کرور کمک های نظامی و مالی آنها را دریافت نکرده اند و با همین حمایت ها و پشتیبانی ها غرب آنها را به نیروی سیاسی بالقوه تبدیل نکرد؟

آیا در همین افغانستان طالبان و بلاخره امارت اسلامی آنها جُزئی از پروژه امریکا و غرب نبودند؟ آیا اگر حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رخ نمی داد طالبان و القاعده برای ده ها سال متمادی سرنوشت مردم افغانستان را رقم نمی زدند؟ آیا بعد از جنگ دروغین ناتو به نام تروریسم در افغانستان این گروهک طالب واقعاً مورد سرکوب قرار گرفت؟ آیا برعکس طی این ۱۴ سال سیاست ناتو، امریکا و انگلیس در راستای تقویت و سیاسی ساختن بیشتر طالبان آنها را به حیث یک واقعیت سیاسی در آینده معاملات سیاسی افغانستان مورد حمایت قرار نداد؟ و آیا حالا در برنامه آنها نیست که این گروه در دولت آینده افغانستان مدغم ساخته شود و رسالت جنگ نیابتی غرب علیه روسیه و چین و تقسیم مجدد جغرافیای شرق میانه به نیروی خشن تر اسلامی دیگری به نام داعش واگذار ساخته شود؟ که شده!

دقیقاً هراس عمومی انسان های افغانستان زمانی از تروریسم اسلامی طالبی به اوج خود میرسد که اکنون با تبدیل شکل این گروه ها پرچم و اسم آنها از طالب به داعش در حقیقت کسب حمایت سیاسی به طالبان، میدان دار میشود. طالبان با روابط گرمی که با متحدین عربی امریکا و انگلیس، چون عربستان، قطر، امارات، بحرین و غیره دارند برگ برنده بازی سیاسی را در آینده سیاسی افغانستان در دست می گیرند و از جانبی هم برخی از فیگور های آنها به خاطر امتداد استراتژی پاکستان در افغانستان و علیه هند به داعش تغییر ریل داده می شوند. تا ضمانتی باشد برای تقویت تروریسم اسلامی، چنانکه در بالا تذکر رفت، علیه آسیای میانه و حتی جمهوری های با اقلیت های مسلمان روسیه.

اما آنچه برای جنبش و تفکر سوسیالیستی در افغانستان در این مرحله زمانی مهم و ضروری است این است که باید وسیعاً از چنین برنامه های مشترک کشورهای سرمایه داری غرب و ارتجاع اسلامی در افغانستان پرده برداشته و طبقه کارگر و روشنفکران افغانی را از لجن تحقق چنین برنامه های ضد بشری پیوسته آگاه سازد. زیرا تحقق این پروژه های سیاسی اولین قربانیان خود را از آزادیخواهان، زنان، جوانان و حرکت پیش رونده جامعه قبلاً گرفته، اکنون

و در آینده نیز می‌گیرد و خواهد گرفت. مشخصاً چی چیزهایی را باید در تحلیل و بررسی از این مسأله در نظر گرفت؟ باید در نظر گرفت که داعش و طالب پشت و روی یک سکه اند و هیچ دیوار چینی آنها را از همدیگر جدا نمی‌کند. در ۱۸ سال قبل استخبارات سرمایه داری نیروی طالب را ایجاد و در افغانستان آن را به قدرت رساند. بعد از حوادث یازده سپتامبر، ۱۴ سال قبل با طالب به‌حیث نیروی تروریستی نبرد جهانی را آغاز کرد و با کشتن بن لادن و پس از آن این نبرد پایان یافت. بیش از ده سال است که استخبارات غربی و پاکستان در تلاش اند تا طالبان را به‌حیث نیروی سیاسی شامل دولت و یک رکن اساسی آن سازند.

برایش در قطر سفارت و دفتر رسمی ساخته اند به آنها دستار و لنگی و پیراهن تنبان های جدید تهیه کرده اند و با ادکلون آنها را خوشبو ساخته و عمدا دارند از آن یک قوت سیاسی میسازند.

از جانب دیگر نیز همین سرمایه داری غرب به کمک استخبارات عرب نیروی مسلمان داعش را در سوریه ایجاد و تسلیح نمود و آنرا به جان انسانیت رها ساخت. این نیرو با استفاده از انارشی در عراق و سوریه به زودترین فرصت به یک تهدید جهانی تبدیل شد و در حقیقت دارد مطابق آرمان‌های ارتجاع عرب و بورژوازی غربی برای برهم زدن جغرافیای منطقه و پخش سلطه واقعی اسلامی و برجیدن مهره های کهنه بورژوازی عمل میکنند. این مهره های کهنه در افغانستان عبارت‌اند از مجاهدین سابق که اکنون دریشی پوش شده اند و طالبان دموکرات!! شده که به نحوی حاضراند

باقی عمر خود را در شهرها سپری کنند و حامل پیام صلح شبکه های استخباراتی پاکستان و ایران باشند.

- باید انسان‌های آزادیخواه و زحمت‌کشان افغانستان و تمام چپ‌های رنگارنگ در نظر داشته باشند که طالب و داعش بخش مرتبط و اصیل اسلام اند و همه اعمالی را که انجام می‌دهند سنخیت کامل با دین دارد. مردم افغانستان در گذشته تاریخ سیاسی افغانستان با یک نیروی صد در صدی حاکمیت اسلامی مواجه نبودند بلکه هرآنچه به نام دولت در افغانستان وجود داشت معجونی بود از مدرنیسم غرب جمع سنت‌های شرقی و مذهبی به نام اسلام. اینکه معروف بود که افغان‌ها نصف قران را قبول دارند و نصف دیگرش را نه، یعنی که از شیوه زنده‌گی و حاکمیت‌های قبلی در افغانستان نتیجه گرفته می‌شد که هیچ‌گاهی در تاریخ معاصر افغانستان حکومت حقیقی و تمام عیار اسلامی که خود را با صدر اسلام و احکام اولی آن وفق و پیوند داده باشد نداشته ایم. اما اکنون با جهاد، طالب و داعش سیمای حقیقی اسلام را مشاهده میکنیم.

کوتاه اینکه هر نیروی دیگراندیشی که طالب و داعش را به عنوان پدیده های غیراسلامی بیرونی حساب میکنند خیانت بزرگی را در حق افشای ماهیت حقیقی دین اسلام و انسان‌ستیزی آن انجام میدهند. باید ماهیت اسلامی و واقعی داعش در پیوند با اعمال صدراسلامی اش توضیح داده شود.

- افشا و پیوند مجاهد، طالب بوکوحرام، داعش و غیره جریانات سیاسی با دین اسلام انکار ناپذیر است و اساسا دین اسلام با همچون یک ماهیت

داعشی و خشن بود که فاتح سرزمین های گوناگون گردید و خود را الی افغانستان رساند و این مسأله مفهوم خشن تهاجم سیاسی دین را علیه باورها دیگر کاملاً واضح میسازد.

- باید در نظر داشت و از یاد نبرد که تمام گروه های خشن اسلامی کنونی توسط غرب و امریکا سازمان‌دهی و به جان بشریت مترقی انداخته شده اند و این نشان می‌دهد که مسیحیت و اسلام هر دو دین سیاسی اند و منافع مشترک طبقاتی دارند. رهبران هر دو ادیان چه در دولت‌ها و چه خارج از آن‌ها ملیاردر های بزرگی اند که به وسیله ستم و استثمار طبقاتی و احمق ساختن ملیاردر ها انسان با اسلحه خرافه مذهب به این جاه و جلال رسیده اند. اصل مخالفت تاریخی و بنیادی ادیان علیه یکدیگر را نیز تهدید منافع طبقاتی میان آنها تشکیل داده نه چیز دیگری.

- و در اخیر باید با تأکید خاطر نشان ساخت که اگر نیرویی بنام داعش در افغانستان کاشته میشود به هیچ وجه تصادفی و اتفاقی نیست. بلکه این جنبش ارتجاع اسلامی ریشه در تعریف واقعی و خشن دین اسلام دارد، ریشه در اسلام حکومتی از جمله طالبان و ریشه در بورژوازی عرب و شبکه کشورهای غربی امریکا و انگلیس و شرکا و متحدین آنها دارد و هرگونه توهم پراگنی نسبت به آن، که گویا این پدیده جدیدی است، ساده انگاری محض و برخورد غیرسیاسی و مسلکی به مسأله ارتجاع اسلامی به شمار می‌آید.

## غول سرمایه

غول سرمایه با جنایت و جنگ  
 با تقلا و حيله و نیرنگ  
 با فرو بردن جهان در جنگ  
 با هزاران خیانت و ره ننگ  
 می فزاید به عمر ننگینش  
 کارگر برده زیر تمکینش  
 و ندرین گیرو دار حفظ و بقا  
 رنگ رنگ نقش می نهد به ادا  
 این نظام نقیض پرورزش  
 گشته رسوا کنون به خط و نوشت  
 گاه سکولار و گاه شود دیندار  
 یار اسکولرش برد ته دار  
 گاه مجاهد شود و طالب دین  
 گاه داعش که پُر ز عقده و کین  
 گاه بشاش و مصلح و عیار  
 گاه غضبناک و قلدّر و جبار  
 گاه زاهد نما و پاپ و ملا  
 گاه خونین قبا و زشت و بلا  
 گاه به داعش دهد سلاح و مؤون  
 گاه به کوبانیان خفته به خون  
 این عجب رسم روزگار شده  
 گرگ را بین که گله دار شده  
 گرگ وحشی ست این نظام پلید  
 بایدش بست و پوز و کام درید

ر. پیکار جو

۲۰۱۵/۵/۲۹

۱۳۹۴/۳/۸

اتحاد بین کارگران و این قشر از زحمتکشان را در مقابل با دشمن طبقاتی محکم تر نموده است. رژیم از برگزاری مراسم در این روز همیشه در هراس است و وحشیانه اقدام به دستگیری و زندانی نمودن فعالین جنبش کارگری روزها قبل از روز جهانی کارگر، نموده است.

طبقه کارگر به خوبی میداند که هیچکدام از جناحهای رژیم با هر گرایش و رنگی منافع مشترکی با آنها ندارند. متحدین واقعی طبقه کارگر ایران و افغانستان، کارگران و تشکلها و نهادهای کارگری در دیگر نقاط جهان هستند که منافعشان مشترک و هم سو است. طبقه کارگر نیاز به سازمان یابی مستقل و طبقاتی هر چه بیشتر دارد تا بتواند همراه با دیگر متحدین خود مانند جنبش زنان و دیگر جنبشهای اجتماعی و نیروهای مترقی، معلمین، پرستاران و دیگر زحمتکشان در مقابل سرمایه قوی تر و یکپارچه تر شده و در مقابل دشمن طبقاتی خود به مبارزه برخیزند. تشکل یابی هر چه بیشتر طبقه کارگر در گرو سازماندهی در محل های کار و زیست کارگران است تا بتواند مستقل در صحنه سیاسی جامعه همراه با متحدینش قدم علم کرده و دست به تغییر پایه یی و بنیادی بزند.

یک مبارزه فوری و عاجل کارگران در ایران مبارزه علیه راسیسم و فاشیسم در صفوف کارگران، در محل های کار، محل های مسکونی و نیز مقابله در سطح جامعه با نژادپرستی دولتی است. اول ماه مه و مطالبات کارگران از طریق دهها اطلاعیه و بیانیه مشترک به روشنی اعلام شده است. لازم است طبقه کارگر با جمع بندی از اول ماه مه سال های گذشته و تجارب اندوخته خود در این زمینه خود را از امروز آماده سازماندهی هر چه بهتر برای اول ماه مه سال آتی نماید. به امید متحد شدن هر چه بیشتر صفوف کارگران و زحمتکشان و برگزاری اول ماه مه پرباری برای سال آینده.

ایمنی کار، تبعیض جنسی، شرایط سخت و بی حقوقی و حقوق های نازل برای زنان کارگر، بی حقوقی بازنشسته گان و سالمندان، تبعیض ملی و نژادی دولتی و کارفرمایان نسبت به کارگران مهاجر به ویژه کارگران افغانستانی، تبدیل کردن آنها به نیروی کار ارزان و بی حقوق، افزایش هر چه بیشتر کار کودکان بخشی از سیاست های دولت سرمایه داری اسلامی در ایران است که سرمایه داران از کار این کارگران و زحمتکشان سودهای کلان و ارزش اضافه کسب می کنند. کارگران ایران، کارگران افغانستانی را بخشی از طبقه کارگر در ایران دانسته و حمله به مهاجرین افغانستانی، را جدا از حمله به طبقه کارگر در ایران نمی دانند.

جمهوری اسلامی سرمایه با ایجاد انواع نیروهای نظامی و پلیسی با هر اعتراض و مبارزه یی از جانب کارگران مقابله نموده و آن را سرکوب می نماید. کارگران و زحمتکشان در بیش از سه دهه از حیات ننگین این رژیم عقب نشینی ننموده و از هر امکانی برای طرح خواسته ها و مطالبات خود مبارزه نموده اند و بدرجه یی موفق شده اند سندیکاها و کمیته های مختلف کارگری مستقل را هر چند نه به شکل وسیع اما ایجاد کنند.

اعتراضات و اعتصابات بیشماری را سازمان داده و گاهی رژیم و کارفرمایان را به عقب رانده و پیروز شده اند و گاهی شکست خورده و با حملات نیروهای مسلح رژیم دستگیر و زندانی شده اند. هم اکنون زندانهای رژیم مملو از زندانیان سیاسی و کارگران زندانی است، احکام و جریمه های سنگین برای کارگران صادر شده و وقیحانه حکم شلاق زدن کارگران و اخراج کارگران معترض توسط کارفرمایان صادر میشود. علاوه بر اعتراضات و اعتصابات وسیع کارگری در دوره های گذشته اعتراضات و تظاهرات های پرستاران و معلمین در سراسر شهرهای ایران

در کشورهای عربی اعتراضات و جنبش‌های توده‌ای که براه افتاد با دامن زدن به جنگ افروزی-های گسترده در منطقه خاورمیانه و پروراندن جریان‌های ارتجاعی اسلامی و قومی از جمله داعش نه تنها این حرکت‌ها را در نطفه خفه نمودند بلکه امپریالیست‌ها با سیاست‌های ضد انسانی خود به نسل‌کشی وسیعی نیز دامن زده‌اند. می‌توان جنگ در سوریه و یمن و کشتار صدها هزار مردم بیگناه که از نتایج سیاست‌های کثیف دولت‌های ارتجاعی حاکم و یکه‌تازی سرمایه جهانی در منطقه می‌باشد را نام برد.

سیاست‌های جنگ طلبانه در منطقه به نمایندگی آمریکا و اسرائیل در همراهی با دولت‌های ریز و درشت ارتجاعی سرمایه که با کمک مذهب و ناسیونالیسم زنده‌گی را برای شهروندان غیرقابل تحمل کرده، با بجا گذاشتن هزاران کشته و آواره نمودن هزاران نفر بی هدف به امید یک زنده‌گی امن، دست‌خوش آبهای مدیترانه کرده است و سال‌هاست که ما شاهد خیرغرق شدن قایق‌هایی که حاوی پناهنده‌گان است هستیم. جانیان سرمایه برای حفظ منافع خود میلیون‌ها شهروند را در منطقه خاورمیانه و دیگر کشورهای جنگ زده با ناامنی مطلق مواجه نموده‌اند. مهاجرین یا در میان راه جان خود را از دست می‌دهند و یا اگر به مقصد برسند با سیاست‌های نژادپرستانه دولت‌های ارتجاعی سرمایه داری روبرو هستند.

آنها مجبورند نیروی کار ارزان خود را به فروش برسانند، یا به شنیع‌ترین شیوه مورد تبعیض نژادی و سرکوب قرار گیرند و بعضاً تهدید به اخراج میشوند. میلیون‌ها نفر از یک زنده‌گی ناامن برخوردارند. کسانی که خود تولیدکننده‌گان تمامی نعمات جامعه هستند، حتی از یک دستمزد بخور و نمیر هم محرومند.

در مقابل این همه بی‌حقوقی و فشار و سختی مردم سکوت اختیار نکرده و در مقابل دولت‌های

سرمایه داری و سیاست‌های ارتجاعی شان به اشکال مختلف به اعتراض و مبارزه پرداخته‌اند دستاوردهای با ارزشی هم در این رابطه به دست آمده است. مبارزات مردان و زنان کوبانی در مقابل یکی از وحشی‌ترین دسته‌های اسلامی دست ساخته امپریالیسم تحت نام داعش یکی از پیروزی‌های بارز دوره اخیر است.

مبارزاتی که با اتحاد و همبستگی مردم و ایجاد شورا‌های مردمی و عملی کردن دمکراسی مستقیم و جمعی، سازمانها و احزاب موجود در محل را با خود همراه نمودند و متحدانه به مبارزه با نیروهای داعش پرداختند که منجر به پیروزی کوبانی شد. بعلاوه درمقابل وحشیگری اسلامی و قوانین سرکوبگرانه مذهبی علیه زنان، موفق به تصویب قوانین و حقوق برابر برای زنان و برخورداری از حقوق برابر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و تدوین آن شدند. این قوانین مترقی در منطقه تنها مختص به کوبانی نبوده بلکه به عنوان قوانینی به آزاده‌گی و برابری زنانی که در زیر تبعیض و ستم دولت‌ها و نیروهای اسلامی هستند کمک نموده و قابل اجرا می‌باشد.

کارگران از نظر متشکل شدن و دارا بودن تشکلات خود در سطح جهانی در شرایط متفاوتی قرار دارند، در برخی از کشورها سازمان‌ها و تشکل‌های کارگری و اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری کماکان امکان مبارزه متشکل در مقابل حملات دولتها و سرمایه داران را دارند، اما متأسفانه کم‌تأثیراند و بخشا از اعضاء و پایه‌های اتحادیه دور شده‌اند و کارگران نقش و دخالتگری مستقیمی ندارند. افراد در راس این تشکل‌ها بیشتر در پی آنند که سیاست طبقات حاکم را در اتحادیه‌ها و تشکل‌های کارگری پیش ببرند تا سیاست‌های کارگری را.

اما در بخشی از جهان کارگران و زحمتکش‌ان حتی از حق متشکل شدن هم محروم هستند. در

برگزاری اول ماه مه روز جهانی کارگر در بعضی از کشورها کارگران حق برگزاری علنی این روز را ندارند در صورت برگزاری این روز با حملات پلیس و نیروهای نظامی و سرکوبگر روبرو میشوند. و حتی تعداد بیشماری از فعالین کارگری را روزها قبل از اول مه دستگیر کرده تا مانع برگزاری اول مه غیردولتی و مستقل کارگران بشوند.

کارگران و زحمتکش‌ان در ایران و افغانستان نیز مانند دیگر هم طبقه‌های خود با رژیم‌های سرمایه داری که با ابزار مذهب شرایط غیر قابل تحملی را برای اکثریت شهروندان این جوامع ایجاد کرده‌اند، در ادامه سیاست‌های ضد بشری خود به فقر، بیکاری، بی‌خانمانی، اعتیاد و فحشاء دامن زده‌اند.

البته روند این سیاستها که اینهمه فقر و فلاکت و اختناق برای میلیون‌ها توده مردم کارگر و زحمتکش آفریده است در اصل فرقی با سیاست‌های دیگر کشورهای سرمایه داری در سطح جهانی ندارد. همان قوانین و خرافاتی که در این کشورها برگزار میشود، در سطح جهانی هم به شیوه‌های مختلف به اجراء در می‌آید و در تمامی کشورها در دستور دول بزرگ و کوچک است.

کارگران در ایران نه تنها از حق تشکل و اعتصاب محرومند، بلکه با یک قانون کار اسلامی کاملاً ضد کارگری روبرو هستند. در شرایطی که فقر برای اکثریت جامعه بیداد میکند، حقوق‌های نازل را با کمک تشکل‌های کارگری دست ساخته دولت و در همراهی با کارفرمایان را به تصویب میرسانند. بیکاری میلیونی بدون هیچ تامين اجتماعی و یا بیمه بیکاری رو به افزایش است.

خصوصی سازیها، بستن مراکز تولیدی، اخراج کارگران، نبود امنیت شغلی و نبود



خانه خرابی برای میلیون‌ها نفر از توده های مردم چیز دیگری به همراه نداشته است.

در مقابل شرایط موجود شاهد موج عظیمی از اعتراضات و اعتصابات عمومی در اکثر کشورهای دنیا هستیم. در چند سال گذشته در مقابل سیاست‌های سرکوب‌گرانه و بی‌حقوقی برای اکثریت شهروندان، در مقابل موج عظیم بیکاری و ریاضت‌های اقتصادی، حذف خدمات اجتماعی، ناامنی اقتصادی و اجتماعی موج اعتراضات وسیع‌تر و سازمان‌یافته تری شکل گرفته و شاهد تغییر و تعویض دولت‌ها بوده و هستیم، این کشمکش‌ها بی‌ثباتی بخشی از دولت‌ها را به همراه داشته و دارد.

اعتراضات توده ای مردم از پائین، حاکمان در قدرت را به چالش کشیده، و به خوبی می‌توان دید که مردم وعده های پوچ را به راحتی نپذیرفته و به اشکال مختلف اعتراض میکنند، بطور مشخص اعتراضات کارگران و زحمتکشان یونان باعث شد که احزاب مختلف چپ، سکت سازمانی و گروهی را کنار بگذارند و با مبارزات توده ایی همراه شوند و نتیجتاً حزب چپ‌گرا و جای‌گزین دولت دست راستی شد. این تغییر دولت برای دیگر دولت‌های اروپایی به دلایل مختلفی خوشایند نبوده زیرا نشانگر راه حل‌های دیگری از دولت‌ها و احزاب سنتی در قدرت می باشد. دولت آلمان با پافشاری، بدهی های کلان خود ساخته را علیه تصمیم مردم علم کرده است. مردم اسپانیا نیز متحد و متشکل به مقابله با سیاست‌های بیکار سازی و حذف حداقل رفاه اجتماعی موجود به میدان آمده و آلترناتیو دیگری را در مقابل دولت حاکم به میدان کشیده اند. در سرتا سر اروپا روزی نیست که خبر اعتصاب و اعتراض و مخالفت با سیاست‌های احزاب و دولت‌های در قدرت، شنیده نشود. ادامه در صفحه ۲۴

گنبد سرمایه داری توانسته در قدرت بماند. اما از نظر ایدئولوژیکی و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی کاملاً در بن بست است. دولت‌های سرمایه داری و صاحبان سرمایه راه برون رفت خود را از بی‌ثباتی و ادامه سیاست‌های ضد بشری به استثمار بیشتر کارگران و تنزل سطح معیشت و دستمزدها و حذف خدمات رفاهی آنها گره زده اند. با دامن زدن به طرح خصوصی سازی‌ها و استفاده از نیروی کار ارزان کارگران و تقویت دستگاه پلیسی و سرکوب در پی متفرق تر کردن هر چه بیشتر کارگران و از میان بردن سازمان‌ها و تشکل‌های کارگری و تمامی امکانات اجتماعی هستند.

اجرای چنین سیاست‌هایی در سطح جهانی به اشکال مختلف با تقویت نیروهای ارتجاعی مذهبی، ناسیونالیستی، فاشیستی و نژاد پرستانه بروز نموده است. سرمایه داری در پیشبرد اهداف خود، جریانات ارتجاعی مذکور را حمایت و تقویت می نماید. سرمایه داری جهانی به طور سیستماتیک به سازماندهی هر چه بیشتر جریانات فوق ارتجاعی برای مقابله با هر اعتراض مردمی و ایجاد فضای رعب و وحشت پرداخته و می خواهد با استفاده از آنها سیاست‌های استثمارگرانه خود را به نحوه احسن به اجراء بگذارند و مناطق هر چه بیشتری را به زیر نفوذ خود در آورند.

در این راستا امپریالیست‌ها با استفاده از نهادها و سازمان‌های بین المللی دست ساخته خود تلاش نموده اند سیاست‌های اقتصادی خود را پیش برده و به اعمال تروریستی برای از میان بردن مخالفین خود دست بزنند. برای پیشبرد اهداف استثمارگرانه خود بیشترین مخارج نظامی را تقبل نموده و با حمایت از دولت‌های مرتجع و نیروهای ارتجاعی میکوشند که منافع اقتصادی و سیاسی خود را در این راستا تضمین کنند. ماحصل رقابت‌های سرمایه داران و دول امپریالیستی برای کسب منافع اقتصادی هر چه بیشتر جز جنگ و

و سیاسی چیز دیگری به همراه ندارد. این سیستم جواب‌گوی امنیت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی شهروندان نیست. این سیستم برکسب سود و ارزش اضافه بنا شده و بحران اقتصادی جز لاینفک این نظام است. بحران سرمایه داری از سال ۲۰۰۸ هنوز ادامه دارد و اثرات مخرب آن در سطح جهان با تورم و گرانی و بیکاری وسیع همراه بوده و روند این بحران‌ها نشان از آن دارد که ادامه داشته و قابل حل نخواهد بود. وام‌های هنگفت دولتی و خصوصی، ورشکسته گي عظیم مالی و فروپاشی نظام پولی، ورشکست شدن موسسات و بنگاه های صنعتی و تولیدی از نتایج این بحران سرمایه داری بوده که گریبان‌گیر اکثریت شهروندان جهان شده و آنها را به سوی ریاضت اقتصادی از سوی دولت‌ها سوق داده است. و مانند همیشه بار این بحران را باید کارگران و توده عظیم زحمتکشان بر دوش بکشند. دولت‌ها ریاضت اقتصادی بیشتری را در دستور گذاشته و با استفاده از اموال عمومی به یاری بانک‌ها و موسسات مالی ورشکسته دولتی و غیر دولتی پرداخته اند. کشورهای بیشماری در ورطه ورشکسته گي قرار گرفته اند که نتیجه آن، وام‌هایی همراه با بهره های سنگین و بدهی های کلان می باشد، این معضلات ناشی از سیاست‌های نئولیبرالیسم است و ریاضت اقتصادی که دیکته شده از ارگان‌های بین المللی سرمایه داران است، به عنوان مقابله با بحران تحمیل میشود.

سیاست سرمایه مالی در دهه گذشته با پیشی گرفتن از بخش سرمایه صنعتی، برای بخشی از سرمایه داران حامل سودهای نجومی در مدت زمان کوتاهی بوده است. در مقابل بدهی‌های سرسام آور با بهره های سنگین برای توده های مردم به بار آورده، که آنها را به سوی بی خانمانی، فقر و بیکاری بیشتر، و ورشکسته گي سوق داده است.

در عدم حضور طبقه کارگر متشکل و فقدان یک آلترناتیو اقتصادی و سیاسی بالفعل این نظام

# Workers Socialism

*Workers Socialist Organization of Afghanistan*

*A political and analytical journal*

*Issue 17*

*June 2015*

## متن سخنرانی بهزاد بارخدایی به مناسبت اول ماه مه ۲۰۱۵

کارگران افغانی و مهاجرین ظاهر شد، و به تصورش با تفرقه و دشمنی، رقابت و جنگ در میان کارگران میتواند به ادامه چپاول کارگران و زحمتکشان و تصاحب بیشتر اموال عمومی پردازد و سود نجومی سرمایه و کارفرمایان را تضمین کند. طبقه کارگرداران اجازه نمیدهد که فاشیست‌های اسلامی به طرح‌های شوم ضد کارگری و ضد انسانی خود دست یابند.

نگاهی سریع به اوضاع اقتصادی و سیاسی جهان، به وضوح ناکارایی سیستم حاکم را نشان میدهد. سرمایه داری جهانی برای حل بحران‌های اقتصادی و سیاسی خود بیکاری، فقر و فلاکت به طبقات فرودست اعمال کرده، و برای دستیابی به منابع و ذخائر بیشتر و تقسیم دوباره جهان به جنگ‌های خانمان سوز در منطقه خاورمیانه دامن زده است. و از طرف دیگر ایجاد و تقویت نیروهای ارتجاعی و متوحش پان اسلامیت برای مقابله با هر حرکت انقلابی و جنبش‌های توده‌یی را هدایت میکند.

آخرین بحران جهانی سرمایه داری و نتولیرالیسم بار دیگر به جهانیان نشان داد که نظام سرمایه داری آلترناتیوی برای یک زنده-گی انسانی نیست و جز ناامنی اقتصادی

مرزبندی و افشاگری کرد. سوسیالیسم برای ما نه یک مذهب و یا صرفاً یک ایده بلکه یک درک واقعی از مناسبات، مالکیت اجتماعی و برابری است، که بر طبق این مناسبات شهروندان حق دارند از تمام نعمات زنده‌گی برخوردار شده و نیز به اندازه توان‌شان در ایجاد نیازهای جامعه سهم داشته باشند.

سوسیالیسم یعنی، داشتن مسکن، بهداشت، آموزش، بهره‌مند شدن از امرار معاش، برخورداری از مرخصی، بیمه و تامین اجتماعی برای تمامی شهروندان بطور مساوی. اموال و منابع، ابزار تولید، علم، دانش و پژوهش باید در مالکیت همگان قرار بگیرد. همه در امور جامعه، تدوین قانون و تصمیم‌گیری و اجرای آن سهم خواهند بود و جامعه موظف است یک زنده‌گی امن و مرفه را برای آحاد مردم تامین نماید. هرکس به اندازه نیازش و هرکس به اندازه توانش در یک جامعه انسانی برخوردار و سهمیم هست.

روز اول مه روز اتحاد و همبسته‌گی کارگران است، روز جهانی کارگران در مقابل استثمار، ستم، تبعیض ملی، ناسیونالیستی، مذهبی و خاک و میهن است. دولت فاشیستی جمهوری اسلامی سرمایه، در راه پیمائی دولتی خانه کارگر، در روز کارگر با شعارهای فاشیستی و ارتجاعی علیه

با سلام‌های گرم و درودهای فراوان به همه رفقای حاضر در جلسه و با تبریک روز جهانی کارگر به همه کارگران. این موفقیتی برای کانون سوسیالیست‌های کارگری و سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان خواهد بود که به مناسبت این روز مهم برنامه مشترکی را تدارک ببینند.

رسیدن به یک افغانستان و ایران آزاد به دور از تبعیض، ستم و استثمار، فقر، گرسنه‌گی و بی‌خانمانی مستلزم مبارزه متشکل و متحد است، تنها طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش متشکل و متحد میتوانند در مقابل زور و سرکوب‌ایستاده‌گی کنند، و به خواسته‌ها و مطالبات خود دست یابند. اهداف ما از نظر مبارزه طبقاتی در پیوند با جنبش کارگری ایران و افغانستان مشترک است، در مقابل سیاست‌های امپریالیستی و نیروهای ناسیونالیستی، قومی و مذهبی که مبنای حرکتشان یاری رساندن به دولت‌های در قدرت و سیستم گنبدیده سرمایه داری است، قویا باید ایستاد. بر علیه نظام سرمایه داری مبارزه کرده و بر علیه تمام جریاناتی که به نام کارگران و زحمتکشان و اما منافی جدا از منافع طبقه کارگر دارند و اهداف دسته و گروه‌های دیگری را نماینده‌گی می‌کنند باید